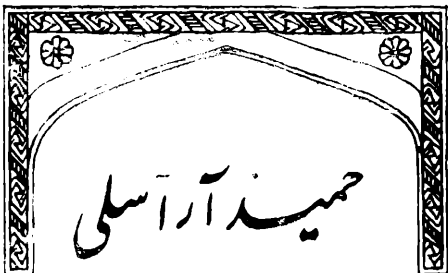


حمید آراسلی
عماد الدین
نسیمی



حمید آراسلی

عمادالدین
نسیبی

(زندگی و آثار ادبی او)



نشریات دولتی آذربایجان

باکو — ۱۹۷۳

بگنجد جهان هر دو در من.
نگنجم ولی در جهان من،
من آن گوهر لامکانم،
نگنجم به کون و مکان من.

در ادبیات خاور نزدیک هومانیسیم
و انساندوستی، ارزش‌دهی بلیاقت و
شایستگی انسان و ترنم خوشبختی
او تاریخی بس کهن دارد. در سده‌ی
۱۲ سخنوران و هنرمندان بزرگ و
چیره‌دستی چون نظامی و خاقانی
در باره‌ی سرنوشت بشریت بتعمق

و تفکر پرداخته، باخامه‌ی توانا و نیرومند خود
انسان را بعنوان موجودی درخور احترام و
ستایش توصیف نموده، و پرا اشرف مخلوقات
مینامیدند. آنان در آثار رومانتیک خود از
یکسو بترنم توانایی هوش و ذکای انسان بر
ایجاد خارقه‌ها و کشف اسرار و رموز کائنات
پرداخته و از سوی دیگر بستایش نیرو و قدرت
خلاقه‌ی دانش و هنر مبادرت میورزیدند.

شهرای متفکر خاورزمین مانند جلال-
الدین رومی و محمود شبستری ضمن تبلیغ
پانته‌ئیسم یا وحدت وجود انسان را باندیشه در
باره‌ی درك وجود خود فرا میخواندند. آنان

انسان و دیگر مخلوقات را ذراتی از آفرید-
گار که آنرا «عقل کل» مینامیدند شمرده و بانسان
اندرز میدادند که برای برگشت و الحاق
بمنشاء و کل لازم است که در تکامل معنوی
خویش همت گمارد. اما دین اسلام و مقام

خاور زمین وارد ساخته ادامه و توسعه داده،
در راه تحقق بخشیدن بآرمانهای خود بمبارزه‌ی
خستگی‌ناپذیری دست زده و سرانجام نیز در
همین راه مردانه باغوش مرگ رفته است.

او در پیشرفت و تکامل زبان ادبی آذربایجان
نیز خدمات برجسته‌ای انجام داد و در عین
حال صدای اعتراض خود را علیه بیدادگریهای
فئودالی و استیلاگری بلند میکند. او در آثار
خود بانقباد روحانیون پرداخته و از این راه
به‌بیداری افکار مردم کمک کرده مردم را
دعوت میکند که بمنظور درک اسرار حیات و
رموز کائنات بتعالیم موجود دینی با نظری
آگاه و هشیار بنگرند.

آثار نسیمی با خصوصیات مترقی خود در
پیشرفت شعر آذربایجانی رل بس بزرگی
بازی کرده است. این هنرمند با استعداد
که راه تکامل بسیار پیچیده و پرتناقضی را

نیز پیموده است بنیانگذار اشعار فلسفی بزبان
مادری در ادبیات آذربایجان گردیده است.



نام اصلی شاعر تا این اواخر بدرستی
معلوم نبود. تذکره نویسان قدیمی ضمن بحث
از وی نامش را عماد الدین و یا نسیم الدین
مینوشتند. اما بدیهی است که اینها هیچکدام
نام اصلی شاعر نبوده بلکه لقب وی بوده است
که در قرون وسطی نیز رواج کامل داشته
است. در اسناد و ماخذ عربی در باره‌ی تاریخ
حلب نام شاعر را بصورت علی آورده اند و این نام
با حقیقت وفق میدهد، زیرا در «وصیتنامه» ی
فضل الله نعیمی نیز با همین نام برخورد
میشود. فضل الله در «وصیتنامه» ای که در
آستانه‌ی مرگ نوشته است علی — سید علی را
نیز جز^۶ دوستان خود میاررد و این نکته

مؤید اطلاعاتیست که مورخان عرب معاصر شاعر در این باره بیان داشته اند. زادگاه شاعر نیز در منابع مختلفی باشکال متفاوت آمده است. هستند مؤلفانی که زادگاه وی را در دهکده‌ی نسیم در نزدیکی بغداد، در دیار بکر، در تبریز، در شیراز، در شماخی و در باکو نوشته اند. از پژوهشهای ادبای آذربایجان نیز آشکار شده است که شاعر اهل شیروان است.

از این پژوهشها چنین برمی آید که شاعر در اواسط سده‌ی ۱۴ در شهر شماخی قدم بعور- صهی وجود نهاده نخستین تحصیلات خود را نیز در همین شهر بپایان رسانیده است. این نظر دانشمندان آذربایجان را «وصیتنامه»ی فوق‌الذکر فضل‌الله نعیمی نیز که در ۱۳۹۴ در زندان شیروان قلمی شده تصدیق و تأیید مینماید. در این «وصیتنامه» از خود شاعر و از پدرش صحبت بهمیان میاید و معلوم میشود که او فرزند

شخصی بنام سید محمد است. سید محمد نیز از جمله شخصیت‌های نزدیک بحروفیون بوده است.

شهر شماخی پایتخت و مرکز حکومت سلسله‌ی شیروانشاهان بوده و این سلسه در تاریخ مردم آذربایجان رل بسیار مهمی داشته است. در قرون وسطی از بسیاری از کشور-های جهان کاروانهای تجارتنی زیادی بشماخی میامده و ابریشم شیروان در آنموقع بعنوان کالایی بس نفیس دست بدست میگشته است. در شماخی کاخهای زیبا، مدارس، کاروانسراها و خانقاههای فراوان وجود داشته است. در این شهر دانشمندان و شعرای بسیاری دیده بجهان گشوده، در آغوش آن پرورش یافته، بفعالیتها و آفرینشهای ادبی و هنری پرداخته اند. این شهر بعنوان يك مرکز بزرگ تمدن بویژه در سده‌ی ۱۲ در سراسر خاور نزدیک کسب

اشتهار نموده بود. هر چند که استیلای مغول باعث ویرانی بسیاری از مراکز تمدن خاور نزدیک و از جمله نیز شهر سماخی گردید، مع هذا این شهر در سده‌ی ۱۴ دوباره هیات مدنی خود را از سر گرفته بود.

قلمرو حکمرانان شیروان در سده‌ی ۱۳ در معرض تاخت و ناز های پی در پی قرار گرفت و در نتیجه‌ی همین هجومها هر چند که دوران پر عظمت گذشته‌ی خود را از دست داد ولی پیشرفت مدنی آن همچنان ادامه یافت. حتی شهر باکو نیز که در آن وقت از توابع شیروان بود و بعنوان یک بندر و یک منبع سرشار نفت اشتهار یافته بود در زندگی اقتصادی و بسط و توسعه‌ی مدنی کشور رل بسیار مهمی بازی میکرد. شاعر تحصیلات اولیه‌ی خود را در یکی از مدارس سماخی انجام داد. او بغیر از زبان مادری خود زبانهای عربی و فارسی را نیز بطور کامل و در سطحی که بتواند با آنها آثار بدیعی وزیبا

بوجود آورد آموخت. او بمطالعه‌ی عمیق علوم دوران خود می‌پرداخته، بویژه با آثار فلسفی - دینی و تعالیم طریقتها و مسلکهای گوناگون توجه زیادی مبذول میداشت. از آثار نسیمی چنین بر می‌آید که وی آثار بدیعی دانشمندان و پیشوا - یان مذهبی برجسته‌ی خاور نزدیک را بدقت مطالعه کرده، بموازات بررسی آثار شعرای آذربایجان با آثار نویسندگان عرب، فارس و تاجیک از نزدیک توجه خاص داشته و با آنها آشنایی حاصل نموده است. در آثار او بموازات نام جلال‌الدین رومی، شمس تبریزی، سعدی و فریدالدین عطار نام فلاسفه، دانشمندان و شعرای مشهور خاور زمین از قبیل ابن سینا، محیی‌الدین عربی، شبلی و کرخی نیز برده میشود. معلوم میشود که شاعر در سنین جوانی نیز با آثار شیخ صفی‌الدین بنیانگذار سلسله‌ی صفوی نیز که در آن

زمان در اردبیل شهرت زیادی کسب کرده بود
از نزدیک آشنایی داشته است.

از آثار شاعر بوضوح تمام دیده میشود که
وی طریقت حسین منصور حلاج را که در سده‌ی
۹ بدلیل ندای «انا الحق» (من خدایم) بفتوای
روحانیون در شهر بغداد بدار آویخته شد پیش
از دیگر طریقتها می‌پسندیده است. نسیمی
که با میراث ادبی سخنوران و شعرایی چون
نظامی، خاقانی، فلکی، ذوالفقار شیروانی،
اوحدی مراغه‌ای، شیخ محمود شبستری و عارف
اردبیلی تربیت و پرورش یافته بود از همان
عنفوان جوانی اشتیاق سرشاری بشعر از خود
نشان میداد و نخستین آثار خود را نیز با تخلص
«حسینی» میسرود. علت برگزیدن این تخلص را
از طرف شاعر میتوان چنین توضیح داد که وی
نسبت بطریقت منصور حلاج علاقه‌ی و افری
داشته و در نخستین سالهای فعالیت ادبی خود

مشهور شهرهای تسخیر شده یعنی معماران، نقاشان، موسیقی‌دانان و نیز استادکاران شهری از قبیل بناها، آهنگران و درودگران بسیج گردیده بقره و جبر ب شهر سمرقند یعنی پایتخت تیمور اعزام میشدند. تیمور در نظر داشت که هر يك از کویهای سمرقند را بنام یکی از بزرگترین شهرهای خاور زمین بنامد و با این ترتیب يك پایتخت پر شکوه و با عظمت برای خود ایجاد نماید.

در این هنگام طریقت جدیدی بنام طریقت حروفی که نمایشگر اعتراض هنر مندان و صنعتگران شهری نسبت بتیمور و دعوت مردم بمبارزه علیه او بود قدم بمیدان پیکار میگذارد. مبتکر و موجد این مسلک یعنی فضل الله نعیمی تبریزی بقصد اشاعه‌ی افکار خود شهرهای بسیاری از خاور زمین را گردیده، از جمله به شبروان و سپس بباکو میآید. اسناد و مدارک

تاریخی نشان میدهند که در این سالها باکو مبدل بمرکز طریقت حروفی میگردد. یکعده از پیروان این طریقت نیز در شهر باکو دست بکار ایجاد سازمان مخفی حروفیون میشوند و از اینجا نیز بقصد اشاعه و ترویج عقاید خود مبلغانی بکشورهای مختلف خاور زمین اعزام میدارند. در این موقع شاعر جوان عماد الدین علی نیز با افکار و عقاید فضل الله نعیمی آشنا میگردد، بدیدار او میشتابد، عقاید او را میپذیرد و بعلامت احترام نسبت بوی اشعار خود را با تخلص نسیمی میسراید. بررسی اشعار شاعر نشان میدهد که وی تخلص نسیمی را پس از دیدار با فضل الله برای خود برگزیند. در این هنگام ابوالحسن علی الاعلاء نیز همراه با نسیمی در مسلك پیروان طریقت حروفی در میآید. علی الاعلاء در آثار خود شهر

با کورا بمناسبت اقامت فضل الله در آن کعبه‌ی
حروفیون مینامد. فضل الله نیز شاگردان شایسته
و با استعداد خود را بمنظور ترویج و اشاعه‌ی
مسلك حروفی بشهرهای مختلف خاور اعزام
میدارد. وی شالوده‌ی نظری مسلك حروفی را
در آثار خود بنا مهای «نومنامه»، «جاویدان نامه»
و «محبتنامه» بتفصیل تمام شرح میدهد.

در سال ۱۳۹۴ موقعیکه فضل الله و پیروان
او در شیروان بودند بموجب امر تیمور محبوس
میگردند. سپس نیز در شهر قدیمی آلینجا واقع
در نزدیکی نخچوان بامر میران شاه پسر تیمور
و حشیانه اعدام میشوند. هنگامی که فضل الله
لعیمی هنوز در زندان بود «وصیتنامه»ی
خود را مینویسد و آنرا مخفیانه بباکو میفرستد.
در این سند وصیت می‌گند که پیروان او و افراد
خانواده اش هرچه زود تر باکورا ترك گویند
و حتی مینویسد که دختر کوچکش را بحباله‌ی

نکاح سیدعلی در آورند و آنها را از باکو دور
ببازند.

در آخرین بیت یکی از غزل‌هایی که نسیمی
بفارسی سروده است چنین میخوانیم:

ای نسیمی، چون خدا گفت از ارضی واسعہ
خطہی باکو بجا بگذار، کاین جای تونیست.

بین «وصیتنامه» و این بیت یک رابطه‌ی
جالب نوجهی بچشم میخورد. فضل‌الله در
«وصیتنامه» خواستار آنست که دخترانش شوهر
کرده و هرچه زودتر از باکو دور شوند و ضمناً
توصیه می‌کند که دختر کوچکش بحباله‌ی نکاح سید
علی در آید. میتوان احتمال داد که نسیمی نیز
پس از «وصیتنامه»ی فضل‌الله با دختر وی
از دواج کرده، از شیروان خارج گشته و باسیای
صغیر رفته است.

همچنین از آثار شاعر چنین استفاد میشود
 که وی مدتی در شهر بغداد سکونت گزیده،
 سایر شهرهای عراق را سیاحت کرده، بترکیه
 رفته و در شهرهای آناتولی از قبیل توکات و
 بورسا و غیره اقامت نموده است و چون شاعر
 در این نواحی بتبلیغ مسلك هروفی اشتغال
 میورزیده است چندین دفعه محبوس گشته و
 بقول خود در «بند و زندان» مانده است. در
 آنزمان شهر حلب یکی از مراکز عمدهی تجارت
 خاور زمین و اروپا و محل تلاقی کاروانهای
 تجارتی هندوستان و شیروان بود. منابع تاریخی
 نشان میدهند که در اواخر سدهی ۱۴ تجارت
 شیروان باسوریه توسعهی چشمگیری یافته بود.
 در شهرهای سوریه از ابریشم شیروان پارچه
 های گرابنها بعمل میامد و شکی نیست که
 در این شهر تجارتی پر عظمت قرون وسطایی
 تجار واصناف و پیشهوران شیروانی نیز کم

نبودند. در چنین شرایطی نسیمی بشر-
 حلب که از توابع مملوکهای مصر بود هیایید.
 در آن هنگام در شهر حلب طوایف ترك زبان
 زیادی سکونت داشتند. شاعر در اینجا پیروان و
 طرفداران زیادی را دور خود گرد آورده و در
 مقیاس وسیعی باشاعهی افکار خود میپردازد.
 شاید هم بسیاری از حروفیون که مورد پیگرد
 قرار گرفته بودند از باکو و شماخی باین شهر
 آمده باشند. شاعر در حلب رحل اقامت افکنده
 و مدت مدیدی با عائله اش در آن شهر سکونت
 گزید. لیکن فعالیتهای شاعر در این شهر
 از نظر روحانیون و نیز از نظر مؤید
 سلطان مصر مخفی نماند. در سال ۱۴۱۷ در
 شهر حلب شاعر را محاکمه کرده و وی را بوضع
 بسیار فجیعی اعدام نمودند. در يك منبع عربی
 بنام «کنوز الذهب» در خصوص اعدام شاعر

چنین آمده است: «زندیق علی النسیمی در زمان یشبک یقتل رسید».

در آن زمان در دارالعدل در محضر ابن خطیب النصیری و شمس الدین بن امین الدوله نایب قاضی القضاة شیخ عزالدین و نیز قاضی القضاة فتح الدین مالکی و قاضی القضاة شهاب الدین الحنبلی علیه علی النسیمی مهاکمه صورت گرفت. او برخی اشخاص نادان و بیخرد را اغوا کرده از راه بدر برده بود و آنان نیز در کفر و خدانشناسی و زندقه از او پیروی کرده بودند. این مسئله را شخصی بنام ابن الشنقش الحنبلی در محضر قضات و علمای شهر مطرح ساخت.

وکیل بوی گفته بود که «گر گفته های خود را در باره ی وی بثبوت رسانی ترا نخواهم کشت». نسیمی نیز پس از ادای «کلمه ی شهادت» آنچه را در باره ی وی گفته شده بود انکار ورد نمود. در این هنگام شیخ شهاب

الدین بن هلال وارد محضر شد و در صدر آن قرار گرفت و چنین فتوا داد که وی خدا شناس است و باید بقتل برسد، توبه‌ی او نیز نباید پذیرفته شود. ابن هلال پرسید: «پس چرا او را نمی‌کشید؟» مالکی باو گفت: «آیا تو حاضری که این فتوا را با خط خود بنویسی؟» او پاسخ داده «بله». در این موقع اویک فتوا نوشت. حضار مجلس همه آنرا دیدند، لیکن در باب این مسئله از توافق با اوسر باز زدند. مالکی گفت: «قضات و علما با تو موافق نیستند، من چگونه میتوانم تنها به حرف تو وی را بقتل رسانم. من او را نخواهم کشت، زیرا سلطان بمن دستور داده است که وی را در جریان این مسئله بگذارم. باید دید که سلطان در این باره چه امری خواهد داد». با این ترتیب مجلس مهاکمه خاتمه یافت و حضار متفرق شدند. نسیمی نیز در حبس ماند. مؤید سلطان پس

از آنکه با این مسئله آشنا شد امر او باین شکل صادر شد که باید از او پوست برگیرند و هفت روز در شهر حلب در معرض تماشای عموم بگذارند. باید دست و پایش نیز قطع گردد، یکی برای علی بیگ بن ذوالقدر، دیگر برای برادرش نصیر الدین و یکی نیز برای عثمان قارایه‌لی فرستاده شود، زیرا این شخص آنان را نیز گمراه کرده است. همینطور نیز شد. این شخص نعوذ بالله کافر و ملحد بود و میگویند اشعار لطیفی نیز سروده است.»

از این معلومات چنین مستفاد میشود که اعدام شاعر تنها بدلیل عقاید دینی او صورت نگرفته، بلکه این اعدام ماهیت سیاسی نیز داشته است. در این معلومات فاجعه‌ی قتل شاعر بتفصیل هرچه تمامتر آورده میشود. معلوم میشود که طرح و مذاکره‌ی مسئله‌ی نسیمی از طرف روحانیون حلب امری تصادفی نبوده است. این محضر در آن زمان بامر سلطان مؤید تشکیل شده بود و این

شخص حکمرانی مملوگهارا که مصر مرکز آن
شمرده میشد بر عهده داشت. سلطان مؤید
بمنظور آشنایی کامل با مسئله دستور داد که
اسناد جلسهای محاکمه را نزد او ببرند و در
طول این مدت نیز شاعر در زندان باقی ماند.
بالاخره نیز سلطان ضمن صدور حکم اعدام
فجیعانه و ارسال دستهای شاعر برای دشمنان
سیاسی خود خواسته است بانها اطلاع دهد که
توطئه شان بمنظور سرزگون ساختن حاکمیت
باشکست و ناکامی روبرو گردیده است.

روایات متعددی در خصوص جریان اعدام
نسیمی موجود است. در یکی از این روایات
آمده است که روزی یکی از هروفیون جوان
شهر حلب شعری از نسیمی را با صدای بلند
میخوانده است. فکر مندرج در شعر دقت
روحانیون را بخود جلب میکند و دستور مید-
هند که هروفی جوان را بهرم خواندن آن غزل

محبوس سازند. آن جوان که نمیخواهد نسیمی را
در خطر افکند اظهار میدارد که شعر را خود
سروده است. بفتوای روحانیون آنجوان باعدام
باچوبه‌ی دار محکوم میگردد. در همین هنگام
نسیمی که بمنظور وصله انداختن بکفشهای خود
در دکان پینه دوزی نشسته بود همینکه از ماجرا
آگاه میشود خود را بمیدان مجازات میرساند،
در آخرین دم بفریاد دوست جوان خود میرسد و
اعلام میدارد که گوینده‌ی آن شعر اوست و با
این ترتیب جوان را آزاد میسازد. روحانیون
نیز متوجه میشوند که او مرشد حروفیون است
ولذا فتوا میدهند که باید زنده زنده پوست
از او بر گیرند. او در آستانه‌ی مرگ نیز از
فکرو عقیده‌ی خود دست نمیکشد و ندای
«انا الحق» (من خدایم) در میدهد. روحانیون که در
برابر این منانت شاعر خود را باخته اند باستهزاه^۶
از وی میپرسند:

— تو که خود حقی، پس چرا وقتی خونت
میریزد زرد رنگ میشوی؟

هنر مند حاضر جواب جسورانه چنین
پاسخ میدهد:

— من خورشید آسمان عشق و محبتم که در
افق ابدیت طالع است. خورشید نیز هنگام
غروب زرد رنگ میشود.

در این روایت چنین آمده است که گویا
روحانی‌ای که فتوای قتل شاعر را داده بود
گفته است:

— این شخص آنقدر ملعون است که حتی
اگر يك قطره از خون وی نیز بجایی بچکد
باید آنرا برید و بدور انداخت.

تصادفا قطره‌ای از خون شاعر بروی
انگشت همین روحانی میچکد. مردم از او
میخواهند که انگشت خود را بنا بفتوای خودش
قطع کند. آن روحانی نیز برای حفظ انگشت

خود میگوید که من بعنوان مثال این حرف را گفتم. در این هنگام شاعر که غرق در خون بود صدای پیکار جوی خود را بلند کرده میگوید:

زاهد از بیم يك انگشت ز حق رو گردان،
پوست گیرند ز عاشق، بنگر، باکم نیست.

وبا این ترتیب مردانه و در حالیکه بر دشمنان خود پیروزی معنوی حاصل کرده با استقبال مرگ میرود.

در روایت دیگری گفته میشود که نسیمی در شهر عنتاب بود و یکی از دوستان نزدیک والی بشمار میرفت. مفرضان در صدد برمیآیند که بین او و والی عداوت ایجاد نمایند. بدین منظور يك نسخه از سوره‌ی یاسین را در تخت کفش او جای میدهند. آنها در محضر والی از او میپرسند که عقیده‌ی وی در باره‌ی کسیکه سوره‌ی یاسین را در تخت کفش خود میبرد چیست.

نسیمی پاسخ میدهد که باید پوست
آن شخص را بر کنند و او را رسوا و مفتضح سازند.
آنگاه باو میگویند که تو با این ترتیب در حق
خودت فتوا داده ای. پس سوره‌ی یاسین را
از تخت کفش او خارج ساخته و پوست او را
بر میکنند. گویا او پوست خود را بر می‌دارد
و تا حلب نیز بهمان حال می‌رود و در آنجا
می‌میرد.

در تاریخ مردم خاور زمین شخصیت‌هایی
با اراده‌ی پولادین در راه مرام و مسلک خود
مردانه باغوش مرگ شتافته و در آستانه‌ی مرگ
نیز از عقیده‌ی خود دست برنداشته‌اند کم
نیست. بابک که مردانه در برابر دشمنان خلیفه
ایستاده و برای آنکه دشمن رنگ زردش را
نبیند رخساره اش را با خون خود رنگین می‌سازد،
منصور حلاج که در سده‌ی دهم بدلیل گفتن
«انا الحق» در شهر بغداد بدار آویخته میشود،

عين القضاة که دینداران کافرش نامیده، برویش
 نفت ریخته و میسوزانندش، فضل الله نعیمی
 که در قلعه‌ی آلبنجا با امر میرانشاه پسر تیمور
 لنگ بدار آویخته شده و جسدش نیز بدم اسب
 بسته میشود همه از جمله‌ی این‌راد مردانند.
 لیکن اعدام هیچکدام از اینها بقدر مرگ
 عماد الدین نسیمی، مجاهد راه آرمانهای بزرگ
 فجیع و دردناک نیست. بهمین دلیل نیز اینک
 متجاوز از پنج قرن است که نام پرافتخار وی
 در خاور نزدیک همچون مظهر مردانگی، رشادت،
 شهامت، فداکاری، ثبات و صداقت با احترامی
 بزرگ برده میشود، روایات متعدد و آثار
 بدیعی نیز در باره‌ی او بوجود می‌آید. عصرهای
 متوالیه است که آنانکه میخواهند صداقت و صمیمیت
 خود را نسبت به‌رام و مسلک ابرار دارند و هنر-
 مندانی که از سرسختی و پایداری در راه
 محبت بحث می‌کشایند همواره میکوشند که

خویشتن را باین مجاهد راه ایده آلهما شبیه سازند،
پیوسته شکیبایی و بردباری و اراده‌ی پولاین
او و فاجعه‌ی دردناک مرگش را بیاد میاوردند.



آن عامل اصلی که نام نسیمی را حتی برای
مخالفان طریقتش نیز جاویدان ساخته تنها این
نیست که شاعر بخاطر مرام و مسلک خود
مردانه باغوش مرگ می‌رود، بلکه ایمان و عشق
سرشاری است که وی در آثار خود نسبت
بانسان و نسبت بنیروی آفریننده‌ی انسان
ابراز میدارد، مهارتی است که وی در بیان و
افاده‌ی افکار مترقی خویش در قالب زبانی
شیوا و هنرمندانه از خود نشان میدهد.

نسیمی میراث ادبی سرشار و گرانبهایی
از خود بیادگار گذاشته است. شاعر دارای
دیوانهایی بزبانهای آذربایجانی، فارسی و عربی

است. علاوه بر این قصاید و مثنویاتی نیز دارد که در این دیوانها گنجانیده نشده است. تنها جزء ناچیزی از دیوان عربی او بر اهل دانش و ادب معلوم است.

مطابقه‌ی نسخ خطی دیوانهای شاعر که بزبان آذربایجانی سروده شده و در کتابخانه‌های مختلف جهان نگهداری میشود آشکار میسازد که شاعر راه تکامل و پیشرفتی بسیار پیچیده و پرتناقض را پیموده است. این هنر-مند که نخستین فعالیت ادبی خود را بصورت اشعاری در موضوع عشق و محبت آغاز کرده است آثاری نغز و زیبا در موضوعات سیاسی، اجتماعی و اخلاقی دوران خود نگاشته و با اشعار فلسفی مشحون و پر مغز خود بنیانگذار غزل فلسفی بزبان مادری در ادبیات آذربایجان گردیده است.

بین آثاری که نسیمی در دوران جوانی خود سروده است ترنم عشق واقعی و محبت حقیقی

بشری، ترنم زیباییه‌های بشری جای ویژه‌ای را احراز مینمایند. شاعر که در این اشعار خود تمام جزئیات و سایه‌روشنهای زیبایی بشری را با تشبیهاتی طبیعی میسرآید در عین حال بتوصیف انسان و تمامی زیباییه‌های ظاهری و صوری آن نیز کامیاب میگردد. در این اشعار معشوقه‌ی شاعر در مقایسه با ماه و خورشید که روشنی بخش گیتی هستند تصویر میشود. این هنرمند با استفاده‌ی سرشار از صنعت بدیعی مبالغه با مهارتی هرچه تمامتر نشان میدهد که حتی ماه و خورشید نیز از زیبایی بشری پرتو میگیرند:

سنبل زلفت چوبر روی مهت پوشد نقاب

سایه بر خورشید افتد، مه رود زیر سحاب.

در اینجا شاعر میخواهد بگوید که هم ماه و هم خورشید پرتو خود را از معشوقه دریافت میکنند. صر فا بومین دلیل است که وقتی او

زلفهای خود را بچهره میافکند ماه بزیر ابر
فرو میرود و بر خورشید سایه میافند.
همچنین در بیت:

این دل دیوانه سودای رخت کرده است باز
مقصودت روشن نشد، ای دل، نکردی دست باز.

که با استفاده از مضمون اشعار ساده‌ی
خلقی سروده شده است. نسیمی همچون سخنور
بینظیری توانسته است نخستین نمونه‌های زیبا
و باطراوت لیریک عشق و محبت را بزبان
آذربایجانی بوجود آورد.

بتدریج در اشعار شاعر بموازات موضوعات
عشق و محبت اشعار آموزش و پرورش نیز بمنصه‌ی
ظهور میرسند. شاعر بانتقاد خصایل نکوهیده
در انسان پرداخته، حرص، تنگ‌چشمی، حسادت
و خودپرستی را بعنوان خصایل زشت و
ناپسند بشری مورد تقبیح و تخطئه قرار میدهد.
شاعر در یکی از اشعار خود که منحصرًا بمسائل

آموزش و پرورشی اختصاص دارد انسان را بکسب
خصائل نیکو از قبیل سخاوت‌مندی، ادب، تربیت،
شرم و حیا و حجب دعوت میکند و در عین
حال با بر شمردن خواصی که موجبات کدر و
ناراحتی انسان را فراهم میسازد خوانندگان
خود را باجتناب از آنها فرا میخواند:

سه عامل است که دل را کند مکرر و غمگین،
بگوش باش که تابش‌نوی تو طرفه حکایت:
مجاور بدو ناساز، پار و همره بنخو،
عیال بد، همه اینها عقوبت است و سیاست.

شاعر در همین شعر خود دروغ‌گویی، غیبت،
بخل و لئامت را نیز از خواص ناپسند شمرده
و مینویسد:

یکیست کاذب و آن دیگری است عامل غیبت،
یکی بخیل و لئیم است و خواستار عداوت.
از این سه خصلت بد میرسد بخلق بس آزار
مکن تو، الحذر، آنرا برای خویش صناعت:

نخست بهتان و آن دیگری عناد و لجاجت،
سوم هر آینه گستاخ بودن است و وقاحت.

شعر نامبرده که زیر عنوان «سه عادت» آمده
است باین ابیات پایان میپذیرد:

نسیمی، هستی اگر در زمانه اهل بصیرت،
بکن سه خصلت زیرین برای خویشتن عادت:
نخست لطف و کرم، دومی است نیکویی خلق،
سه دیگر آنکه بکس ننگری بچشم حقارت.
نصیحتی است خوش و دلپسند این سخنانم،
سه عادت است ولی هر سه هست عین سعادت.

این اشعار و اشعار مشابه آن که به موضوعات آموزش
و پرورشی اختصاص دارند نخستین نمونه های
زیبا و دلپذیر اشعار آموزش در ادبیات آذربایجان
بشمار میروند. بویژه گفته‌ی شاعر مبنی بر
آنکه «بکس ننگری بچشم حقارت» نمودار بارز
این نکته است که شاعر از همان سنین جوانی

بعنوان يك شاعر هو، انيست و انسان دوست
دست بكار آفرينندگي زده است.
نسيمي در كنار اشخاصي كه در راه منافع
عمومي خلق تلاش کرده و ميكوشند كه براي
جامعه افراي مفيد باشند وجود اشخاصي را
نيز كه به مردم زيان رسانده، نفع شخصي خود را
در ضرر ديگران جستجو مينمايند نيز نادیده
نميگيرد، اينگونه اشخاص را بسختي بباد انتقاد
ميگيرد و معاصران خود را نيز به بارزه با
آنان دعوت مينمايد:

دست در دستي منه كانرا نباشد غير شر،
روبيگر آن دسترا كاوخير و احسان پرورد.
ظالم اندر كشتزار خويشر خواهد كاشت ظلم،
ظلم و شر در مزرعه، البته، عصيان پرورد.
هان مشو مثل در ختي كشر بسوزانند چوب
از تبر باشد مصون شاخي كه رومان پرورد.

شاعر رفته رفته بيش از پيش به مشاهده و درك
بديها و زشتيهاي موجود در زندگي و جامعه

موفق میشود و هر قدر بیشتر با واقعیات ناگوار زندگی رو برو میگردد زشتیها و پلیدیهای جامعهی فئودالی را عمیقتر درك کرده و شدیدتر نیز بانققاد آنها میپردازد.

باید خاطر نشان ساخت که در تاریخ پیشرفت شعر در خاور نزدیک این اصل که شاعر عقاید شخصی و افکار انتقادی خود را در باره‌ی زندگی و جامعه در خلال ابیات بگنجانند بعنوان يك اصل رایج خود نمایی میکند. در اینگونه موارد شاعر افکاری را که بیان آشکار آنها خطرناک است در خلال مصراعهای عاشقانه و یا در لابلای ابیات مربوط بتصویر طبیعت بصورت بیتی منفرد که ظاهراً نیز ربط چندانی با اصل موضوع ندارد ولی در حقیقت جان کلام و هدف اصلی است میآورد و بسرعت نیز از آن میگذرد. نسیم‌ی نیز با مهارت از این اصل استفاده نموده، نظر انتقادی خود را راجع بزندگی و

جامعه در قالب مصراعهای ظاهرا خارج از
موضوع با استادی بیان میدارد:

چون گل رویت سحرگه در چمن باشد گلاب،
از صفا اندر فلک در رقص آید آفتاب.
ذات پاکترا نباشد مثل و همتا، ای حبیب،
رقصد از نور وجودت بر جمال نو نقاب.
دیده‌ام چون دید آن غیب بخود گفت: ای عجب،
حقه‌ی لعلی که در زیرش معلق گشته آب!
مجلسی شاهانه برپا، چنگ و دف، نی، ارغنون،
مطر بان اندر ترنم، در میان گردد شراب.
دور گردون گشته وارون، شدمگر آخر زمان،
در قفس طوطی و قمری، در چمن زاغ و غراب،
شد فغان جمله‌ی عشاق تو بر آسمان،
زاهد خشک از حسد خوناب بارد بیحساب.
ای نسیمی، از شعاع و نور او رخشان شده است
نرد و شطرنج و کتاب و باد و خاک و نار و آب.

سحرگهان قطرات عرق همچون گلاب بر
رخسار دلبر دیده میشود. آفتاب که شاهد و ناظر

این صحنه‌ی بدیع و دلفریب است از شوق و
 شغف برقص و نشاط درمی‌آید. معشوقه
 بقدری زیبا و لطیف و پاک است که از نور
 وجودش نقاب صورت نیز برقص می‌آید. مجلس
 آراسته است، چنگ و ارغنون نواخته میشود،
 خواننده نیز در سرور است، شراب نیز در گردش.
 شاعر پس از تصویر و ترسیم این صحنه‌ی بس
 بدیع بوجود اشخاص هنرمند در زندان و افراد
 نالایق در راس امور مهم اشاره کرده متذکر
 میشود که چون دور گردون و ارونه گشته است
 طوطیان و قمریان خوش الحان در قفس محبوسند
 و زاغ و زغن نیز در صحن چمن میرقصند.
 شاید هم اصولاً شاعر صرفاً بمنظور بیان همین
 نکته و ابراز اعتراض خود نسبت به بیدادگری
 زمانه بسرودن این غزل مبادرت ورزیده است.
 نسیمی با جایگزین کردن اینگونه مصرا-
 عهای پر مغز در خلال ابیات خود ظلم و بیداد

طبقات حاکمه را از یکسو، خیانت و ریاکاری روحانیون، بیعدالتیها و زشتیهای موجود در جامعه را از سوی دیگر بطرز پیگیر رسوا و مفتضح میسازد. بعدها نیز همین افکار در آثار وی که صرفاً بموضوعات فلسفی و اجتماعی اختصاص یافته است تعمیم مییابد.

نسیمی با انتقاد از فساد دوران خود معاصران - نش را به پیکار و مبارزه میخواند. شاعر در شعری که با قافیهی «... نباشد» سروده است نامردی دوستان نا پایدار و بی ثبات و سست پیمان را رسوا ساخته، همچنین واگذاری اداره‌ی امور کشور به بیهنران و برکنار ماندن هنرمندان را از این امر مهم بر ملامت میسازد. او جامعه را بخاطر اینکه بدانش و هنر ارزش واقعی نمیدهد بباد انتقاد میگیرد. شاعر متذکر میشود که خاقی در خواب غفلت فرو رفته است و بهمین دلیل نیز اشغالگران و طراران مطابق میل و دلخواه خود با آنان رفتار میکنند:

طرار بردگر همرا هست روا، چون
يك مرد در این قافله بیدار نباشد.

شاعر با این ابیات خود معاصرانش را فرا
میخواند که از خواب غفلت بر خیزند و دست
و حدت و یگانگی بیکدیگر دهند. او پیکار در
راه خلق و بخاطر خلق را مردانگی مینامد
و آنها یی را نیز که در اندیشه‌ی خلق و میهن نبوده
و فقط در فکر منافع خویش هستند نامرد
مینامد:

هر مرد برد جبه و دستار، و لیکن
يك تن ز دوصد لایق دستار نباشد.

نسیمی ضمن اینکه معاصرانش را بمتانت،
بیباباکی و جسارت دعوت میکند میگوید:

گر که باید با متانت رفت در میدان عشق
نیست میدان جای هر بیهمت و هر بیهنر.

در اشعار نسیمی تلاش و کاوش شاعر در
دسترسی بمقصود و اندیشه‌های وی در باره‌ی

جهان و کائنات جای ویژه‌ای را اشغال میکند. او نهایت کوشش را بعمل می‌آورد که بر اسرار حیات واقف گردد و بدرک رموز کائنات نایل آید. در یکی از اشعار خود چنین می‌سراید:

روز و شب فکر کنم کاینه آثار از چیست؟
گنبد چرخ فلک، گردش دوار از چیست؟
چیست اصل فلک و چیست مگر نسل ملک؟
صورت آدمی و خیل طلبکار از چیست؟
قرص خورشید چرا نور فشانند بزمین؟
باز هم پرسش نو: نور چه و نار از چیست؟

نسیه‌ی در دورانی که هنوز علم طبیعی پیشرفت چندانی نداشت در صد جستجوی پاسخ علمی پرسشهای خود برمی‌آید ولی نمیتواند برای آنها پاسخی مقنع بیابد؛ معتقدات روحانیون اسلام و آراء پیشوایان طریقتها نیز نمیتواند ویرا قانع و متقاعد سازد. بهمین دلیل نیز با سرودن این ابیات:

دین و ایمان و نماز و حج و ارکان و ذکات
بحث و دعوی شریعت همه گفتار از چیست؟

علم و قرآن و حدیث و خبر و وعظ و دروس
همه يك معنی اگر، اینه تکرار از چیست؟

بعلوم دینی با نظر شك و تردید مینگرد.

باد و خاک، آتش و آب از چه گرفت آدم نام؟
سجده بهر چه؟ درابلیس پس انکار از چیست؟

شاعر در جستجوی پاسخی برای این
پرسشهای دشوار خود میباشد، تضادها و تناقضات
موجود در طبیعت ویرا بتفکر و امیدارد. بالاخره
نیز پس از فراگرفتن عقاید و نظریات
حروفیون برای تمام پرسشهای خود پاسخهایی
نسبی می یابد. او عقاید حروفیون را مبنی بر
اینکه تمامی کائنات در موجودیت خود انسان
مندرج است و چنانچه انسان بدرک خود قادر
گردد میتواند اسرار جهان را نیز درک کند
تصدیق مینماید.

مسلك حروفی مسلکی است که شالوده‌ی آنرا
 مقدس بودن حروف تشکیل میدهد و کلیه‌ی
 اسرار جهان را با رموزی که بزعم آنها در
 الفبای عربی نهفته است تشریح میکند. مقدس
 بودن حروف و درك آنها توسط معانی مرموز
 تاریخی بس کهن دارد. ولی حروفیون
 میکوشیدند که اسرار جهان و کائنات را
 بوسیله‌ی حروف و خود این حروف را نیز با
 ارتباط آنها با خطوط صورت انسان تشریح
 نمایند. بعقیده‌ی حروفیون تمام اسرار حیات در
 حروف قرآن مندرج است و این حروف نیز
 در خطوط صورت انسان منعکس میباشد. فضل-
 اله نعیمی این راز را کشف کرده بود و بهمین
 دلیل نیز بمقام الوهیت رسیده بود. بعقیده‌ی
 حروفیون هر انسانی نیز که قادر بدرك خویشتن
 گردد میتواند باین مقام ارتقاء یابد.

نسیمی که عقاید فضل‌الله را در شکلی
 اصیل و ویژه‌ی خود درك کرده است میکوشد

تا در آثار خویش انسان را بعنوان آفریننده‌ی
حیات و بمثابه‌ی تجسم و تجلی زیباییها توصیف
نماید. ترنم زیبایی انسان، قدرت و توانایی
انسان در آثار شاعر جای مهمی را اشغال
میکند. او مایل است که خصایص زیبا و پسندیده-
ای چون محبت، دانش، صداقت و وفارا در
انسان مشاهده کند. او هر یصافی را که در بند
اندوختن مال و دولت بوده، زیبایی انسانی را
ارزش نمینهد نادان مینامد و آنها را بباد
تمسخر و استهزا^۶ میگیرد. شاعر با سرودن:

تو خاک و سنگرا مینامی اکنون قیمتی گوهر
مگر انسان بدین حسن و صفا گوهر نمیباشد؟

بتفصیل تمام شرح میدهد که هوش و
و ذکای انسان چه خارقه‌هایی بوجود می‌آورد
و چه اعجازهایی میکند.

در آثار نسیمی، «من» دارای معانی وسیع
و ژرفی است. «من» حیات است، زیبایی است،

کائنات است، سر نوشت بشریت است. این «من» چنان دنیای شاعرانه ایست که تمام اسرار و رموز کائنات در آن نهفته و مکنون است. او ابدی و ازلی است و در جهان باشکال گوناگون متجلی میگردد. او چنان زیبایی ایست که اگر خود را درك کند مبدل بوجودی آسمانی شده بمقام الوهیت میرسد. در آثار نسیمی بهترین و عالیترین خصوصیت انسان همانا درك خویشتن است. او دريك رشته از اشعارش انسان را بدرك خویشتن فرامیخواند. شاعر ضمن تفکر و تعمق در باره‌ی زندگی کائنات مانند شعرای پانته‌ئیست سلفی خود معتقد میشود که روح پس از عبور از جمادات و نباتات و حیوانات در انسان حلول میکند:

از خاکدان گیرد سفر معدن سپس گردد شجر،
 اهل نظر بیند عیان‌کان طعمه‌ی حیوان شود.
 چون طعمه‌ی حیوان شود آنگاه انس و جان شود،
 واصل بانسان گردد و بیدست و پا پران شود.

نسیمی در این شعر میگوید که منشاء و
 مبنای زندگی در خاک است، در اثر سبز و گردش
 روح نیز از خاک معدن، از معدن نباتات، از
 نباتات نیز حیوانات و بالاخره نیز انسان بوجود
 می آید. همین بیان نسیمی نیز آشکار میسازد که
 وی زندگی را در پیشرفت و تحول و تکامل
 دائمی میبیند. نسیمی میگوید که خصوصیت
 اصلی روحی که انسان را از دیگر موجودات
 متمایز میسازد اینست که این روح در انسان
 صورت الهی میگیرد. همانطور که ذره از خور-
 شید جدا شده است روح نیز از منشاء الوهیت
 سرچشمه میگیرد. روح پس از طی يك دوره ی
 طولانی باید بتواند که در انسان بدرک خود
 قادر گردد. پس از الحاق روح و بدن نسان
 میتواند بسرحد کمال رسیده خود را درک
 کرده، انسان حقیقی و واقعی گردد. انسانی که
 از این طریق تکامل یافته است بمثابة يك

موجود ابدی همیشه و جاویدان خواهد زیست.
 نسیمی همچون مدعیست که ماده هرگز
 محو نمیگردد و حیات ابدی وجود دارد. پس از
 مرگ انسان بصورت نبات دوباره بزندگی
 رجعت میکند. آشکار است که شاعر در این
 شعر نیز زندگی را طبق عقاید پانته‌ئیستی
 خود تشریح میکند، آنرا ابدی و ازلی مینامد.
 لیکن او بر خلاف دیگر پانته‌ئیستها این افکار
 خود را از دیدگاه حروفیون توضیح میدهد.
 نسیمی هنرمندی است که معتقد بزبیا-
 ییهای حیات است، استفاده از این زیبایهارا
 توصیه میکند و سروده های او نیز مشحون از
 روح خوشبینی است. او ریاکاری ها و تبلیغات
 ترك دنیایی مفتیها، زاهدان، صوفیان و خلاصه تمام
 اشخاصی را که از دین بعنوان وسیله‌ی جلب
 منفعت استفاده نموده باغفال و فریب خلاق
 مشغولند بباد انتقاد میگیرد و ترنم زیبایهای
 حیات را در برابر تبلیغات و وسوسه های آنان

قرار میدهد و توصیه میکند که از این زیباییها
باید بهره بر گرفت:

معمور دار ملك بدنرا توبا نشاط،
چون بینی آنکه عمر عزیزت کند شتاب.
فرصت مدهزدست و غنیمت شمرهر آن،
روزی شودکه خاک شوی، چشم و دل خراب.
امشب که فرصت است بیاجام می بیار،
شمع است ومطرب ومن وتو، شاهد وشراب.
هرگز زمانه شاذ نکرده است و ناکند
هر فکر نا موافق و هر فعل نا صواب.

هرچند که شاعر ضمن این اشعار بشکایت
از زمانه میپردازد ولی اندرز میدهد ومصلحت
میداند که زندگی را باید در شادمانی و سرور
بسربرد و فرصت را باید غنیمت شمرد.
شاعر در اشعاری نیز که بتوصیف طبیعت
اختصاص میدهد بر خلاف معاصران خود
میکوشد که قدر این زیباییها را کاملاً بداند و

عمیقا آنهارا درك نماید. شاعر هنرمند ضمن
ترنم حلول بهار و اینکه طبیعت جان تازه میگیرد
مصلحت میدانند که انسانها این زیباییهار را دوست
بدارند و فرصت را مغنم شمارند:

کنون بازار سازدگلشن ازگل، لاله و ریحان،
غنیمتدان که باشد پنجروز این رونق بازار.

شاعر با یادآوری زودگذری روزگار
بمعتقدان آخرت توصیه میکند که از نعمای
موجود امروز حداکثر بهره را بگیرند:

وعد بگذار ایدل و یکدم بیا شادان شویم،
دوش بگذشته، فراموشش نما. ایندم خوشاست.

شاعر همین فکر را در رباعی دیگر خود
اینگونه تعمیم میدهد:

ناگهان رفتم به بستان صبحدم
دیدم انور دست لاله جام جم.
پس شنیدم گفت سوسن دمبلم:
دم همین دم باشد، این دم هست دم.

(شاعر با استفاده از خصوصیات زبان آذربایجانی در اینجا جناس لفظی بکار برده است - مترجم).

این جنبه‌ی موجود در اشعار نسیمی با تأثیر جنبه‌های خوشبینی، عشق بزندگی و دنیا که ویژه‌ی ادبیات شفاهی توده‌ایست ارتباط مستقیم دارد. این جنبه نیز بدون شك مخالف عقاید و نظریات دینی قرون وسطایی می‌باشد. گاهگاه نیز در آثار شاعر بیک نوع حزن و اندوه عمیق نارضایی از جهان و شکایت از روزگار بر خورد میشود. شاعر در اوقات مختلف موقتاً بر آرزوهای زمانه دچار تزلزل میشود و استواری و ثبات خود را از دست میدهد. ظلم و بیداد استیلاگران، خود-کامگی طبقات حاکمه، نا کامیها که در پیکار نصیبش میشود بطور موقت هم که شده باعث تزلزل ایمان وی نسبت به پیروزی حق و حقیقت میگردد. این جنبه‌ی بدبینی که گاهگاه و بطور گذرا

در آثار شاعر بچشم میخورد با خامه‌ی توانای
آن هنرمند بزرگ بطرزی ماهرانه متجلی
میگردد:

نیست دنیا جای ماندن، اودل از آن‌کن سفر،
هان فریب صورت ظاهر مخور، بنما حنرا!

اینگونه آثار در نظم پیکارجوی نسیمی
جنبه‌ی مشخص و ثابتی ندارند ولی بهر حال
نمونه‌های زیبا و دلنشینی هستند که نمایشگر
هیجانات درونی و تزلزل‌های روحی این هنر-
مند بزرگ میباشند.

مدتها قبل از مردن، هنگامی که شاعر زندگی
بسیار دشوار و پر ملالی را «در بند وزندان»
میگذراند در ایمانش تزلزلی رخ نداد، ولی
همینکه خبر فاجعه‌ی مرگ فضل‌الله بگوشش
رسید بسرودن اینگونه اشعار ملال‌انگیز
پرداخت. اما باید گفت که در خود همین اشعار
نیز یکنوع متانت و بردباری، وقار را بخوبی
میتوان احساس نمود:

مدعی جور و جفا از حد فزون دارد، ولی
یار اگر یاری کند، اندوهم از اغیار نیست.



نسیمی در تبلیغ عقاید و افکار ترقیخواها-
نه‌ی خرد در درجه‌ی اول با روحانیون که تکیه-
گاه طبقات حاکمه بودند بر خورد میکرد. از
در کلیه‌ی اشعار خود 'بیاتی در افشای ریاکاری،
خیانت و دروغ‌گویی روحانیون سروده و در طی
آنها نظر منفی خود را نسبت بدانان ابراز
داشته است. شاعر قضات و مفتیها را رشوه-
خوار و دروغگو نامیده آنها را بباد انتقاد
میگیرد. از ضمن افشای واعظان مینویسد:

کلام خویشتر را با روایت میکشد واعظ،
اگر باشد کلامش حق مگر اینقدر میگوید!

مسلم است که در شرایط قرون وسطایی
افشای مبلغین دین اسلام که در منابر بموعظه
و ارشاد خلق میپرداختند و راههای اجرای

احکام دینی را با انان نشان میدادند آنهم با چنین
منطق برنده و بیانی رسا آنقدرها هم کار
آسانی نبود. همچنین:

حدیث زهد کمتر گو، مگو غیر از کلام عشق،
که عاشقرا نمیگیرد بگوش افسون و افسانه،

در جای دیگر نیز چنین میگوید:

حرفا واعظ باور عازق نشد

تابع دیوان نکشت انسان ما.

در قرون وسطی فقیهان که تشریح کنندگان
قوانین دین اسلام و نگهبانان مبانی ثوریک
آن بودند در حل و فصل امور دیوانی و قضایی
نیز اشخاص ذینفوذی بشمار میرفتند. صرفا
بهمین دلیل نیز نسیمی پیوسته از فقیهان صحبت
بمیان آورده، آنها را خفاشانی ضعیف میخواند که
از درك حقیقت عاجز و از روبرو شدن با آفتاب
نیز گریز انند.

فقیه و صوفی از دیدار روی یار رو گردان
نصیب ذره‌ای نا چیز از خورشید همین باشد.

و نیز:

رم‌کند ز آدم فقیه، از سجده دارد امتناع،
خلقت این دیو هم مانند اماره بود.

و در جای دیگر:

بمن‌گوید فقیه: این نقده آن نسیه‌را بستان،
ز حیوان آن اولئك نیست آیا کمتر و بدتر؟
احسن تقویم‌را منکر شود بیدین فقیه،
او عن‌ازیل‌است و حق‌گفته‌است: شیطان این بود!
فقیه، ای احسن‌صورت، نداندگر ترا مسجود،
خطای دیو عاصی بیگمان از رهبرش باشد.

شاعر بشیوخ نیز که یکی دیگر از ارکان دین
و صاحبان نفوذ و اعتبار اسلامند با همین خشم
و غضب خطاب میکند:

قیل و قال عشق‌را کم گوی با شیخ و فقیه،
دیوکی داند صلا‌ی عشق یکسر از من است.

شاعر بیانی را که تعمیم دهنده‌ی تمام اینها بود
پی در پی تکرار میکرد. در قرون وسطی بتمام
روحانیونی که دین را وسیله‌ی اعاشه و ارتزاق
ساخته بودند زاهد میگفتند. شاعر نیز این
زاهدان را اشخاصی نادان، بیخرد، بیمعرفت
و حيله‌گر مینامد و خوانندگان خود را باحتراز
و دوری از آنان دعوت میکند:

شهرت و زرق و ریا افسانه‌ی هر زاهد است،
دمبدم «لا» گوید اما بیخبر ز «الا» بود.

همچنین:

ای خرقة پوش زاهد سالوس راهزن،
کافر بنامی عاشق و شرمی نباشدت.
کافر مگو بعاشق، اینست چون دروغ!

و در جای دیگر:

زاهد بیقین ز حق شود رو گردان
زیرا که نمیکند بر آدم سجده.

این زاهد بنی یقین ابله بنگر
کاینسان شده تابع و مطیع شیطان.

امروز تماشا گریار - عاشق حق بین
و آن زاهد خود بین بکند قصه‌ی فردا.

زاهد ندانم از چه رو بر صورت حق‌ننگرد،
این حیل‌گر شیطان مگر بیزار گردیده زحقاً

شاعر عین همین مناسبات را در قبال شیوخ،
عابدان و قضات نیز ابراز میدارد. گاهی نیز
در ظمی یک شعر بهمه‌ی آنها با نامهای خود
شان خطاب میکند. اینگونه اشعار شاعر هم
اکنون نیز اهمیت خود را حفظ کرده است:

صورت صوفیگری گشته ترا دکان کسب،
غیر از این برگو کرامات تو و کار تو چیست؟

میکنی دعوی که من سیر مقاماتم بود،
نقل کن، ای خر، در اینزه اسب رهوار تو چیست؟

با بیان تند و رسوا کننده ای که در این مصراعها بکاررفته است شاعر اشخاصی را که در آن زمان خود را درك کننده ی حقیقت نامیده ولی در اصل در پی کسب منافع شخصی باغفال و فریب مردم متوسل میشدند «خر» مینامد و آنان را نیز مانند سایر روحانیون مفتضح میسازد:

بیصفا صوفی تماشاکن که چون
دم زند از معرفت حیوان ما،

شاعر سیمای «عارف» را در برابر تمام اینگونه اشخاص میگذارد. عارف شخصیتی هنرمند و با اراده است که خود را درك کرده، زیباییهای حیات را در همین دنیای بی بند، بقدرت و نیروی انسان ایمان دارد و زیبایای انسانی را نیز تقدیر مینماید. شاعر انسان را آفریننده و موجد حیات میداند و به واعظان که «قصه خوانان دروغین» هستند، بزه اهدان که «فروشندگان

قرآنند... و بعبادان که سبجه را دانه و سجاده را تله ساخته اند ایمان و اعتقاد ندارد، تناقضات موجود در جهان را میبینند، میفهمند و میکوشد که بدرک خویش نایل گردد. او میفهمد که حیات در همین دنیا موجود است، «دم همین دم است» و انسان باید از زیباییهای حیات حد اکثر بهره را برگیرد. بهشت انسان و حوری اونیز در همین دنیا است.



قصیده‌ی فلسفی «بحر الاسرار» نسیمی نیز که بفارسی سروده شده در خور تحلیل و تدقیق خاصی است. قصیده‌ی فلسفی «بحر الابرار» امیر خسرو دهلوی شاعر بزرگ هند که نخستین نظیره را بر «خمسه»ی نظامی سروده و بقصاید خاقانی جواب گفته است در خاور نزدیک اشتهار فر اوانی کسب کرده بود. در خاور نزدیک نخستین

شاعری نیز که باین قصیده‌ی شاعر بزرگ هند
جواب سرود همانا نسیمی است. این نکته را
نیز باید خاطر نشان ساخت که سخنوران برجسته-
ای چون عبدالرحمن جامی و علیشیر نوائی
نیز باین قصیده‌ی امیر خسرو دهلوی پس از
نسیمی جواب سروده اند. لیکن جواب نسیمی
از کلیه‌ی جوابهای دیگر متمایز است. انسان
در بادی نظر تصور میکند که شاعر دلبستگی
بنعمای دنیارا تقبیح مینماید، اما در حقیقت
امر شاعر در این اثر خود انسان را دعوت
میکند که بدرک خویش نایل آید، در باره‌ی
زندگی و مرگ بتعمق و تفکر پردازد و با
روحیه‌ی ای‌خیام وار پی ببرد که دنیا سرتاسر
پراز تلخیها و شیرینیها است. شاعر متذکر
میشود که انسانی که تمام عمرش را فقط صرف
اندوختن ثروت و مال نماید سرانجام بجز
عذاب و مشقت چیزی دستگیرش نخواهد شد
و حال آنکه:

تن یکی مشت غبار و در ره باد فناست،
عمرکوه برف، لیکن آفتابش بر سر است.
آدمی را معرفت باید نه جامه از حریر،
در صدف بنگرکه اوراسینه پر از گوهر است،
گر نئی ابله مرو با حرص زر در زیر خاک،
هر که حرص مال دارد موش دشت محشر است،

شاعر که در این اثر بترنم غذای معنوی
انسان پرداخته است فاجعه‌ی اشخاصی را نیز که
در پی کسب مال و اندوختن ثروت تلاش
مینمایند بدینگونه توصیف میکند:
وارثان خواهند مرگ خواجه دایم بهر مال،
چون سگی کاندل دل او حسرت مرگ خراست،

شاعر فقر را بر سلطنت تر جیح میدهد و
ثابت میکند که کلیه‌ی مجاهدات ناحق و تلاشهای
بیجایی که در جهان جریان دارد بخاطر کسب
مال و ثروت است. بعقیده‌ی شاعر انسان باید
در تلاش کسب هنر باشد نه مال. هنر واقعی

نیز درك خویشتن و فهم درست و صحیح حقایق است. بدن انسان چنان طلسمی است که هزار و يك راز در آن مکنون است. انسانی که بتواند بدرك این حقایق و کشف این اسرار نایل شود شایسته‌ی تکریم و در خور احترام همگان خواهد بود.

بدینگونه است که شاعر در این اثر خود انسانرا بسوی صفای معنوی راهبری میکند. او میگوید که «قدم بر سر خاک با احترام بگذار زیرا این همانا سر شاهان کشورها است که اینک تبدیل به گرد و غبار گردیده است» و با این کلمات بخواننده‌ی خود اندرز میدهد که بتفکر پردازد، در خود فرو رود و از حوادث روزگار درس عبرت بگیرد.

درست است که در اثر «بحر الاسرار» شاعر محتوی اندوه و کدر که باعث تحريك اندیشه‌ی انسان می‌گردد تا حدی برتری و فزونی دارد ولی در قصیده‌ی دیگر او با ترجیع «غم مخور»

دعوت بزندگی و روحیه‌ی خوشبینی با نیروی
بیشتری بچشم می‌خورد. این قصیده با غزل شاعر
شهیر فارس خواجه حافظ شیرازی که با همین
ردیف سروده شده است هماهنگی خاصی دارد.
شاعر دل خویش را مخاطب قرار داده می‌گوید
که «از فراق و هجران اندوهناک مباش، توهم
روزی بدلدار میرسی و شادمان خواهی شد،
دردت بدرمان میرسد، چمن پیوسته خالی از
گل و ریحان نخواهد ماند. زمستان می‌گذرد،
غنچه‌ها خواهند شکفت، دنیا باز هم گلستان
میشود، هر چند که اینک از جور فلک صد زهر
میچشی، ولی چرخ گردان دردت را بدرمان
میرساند. اگر دور گردون یک دوروی بر
مراد تو نگردد، این حال همیشه بهمین طرز
نخواهد ماند».

در این قصیده که با مصراعهای بالا آغاز
می‌گردد شاعر دشواریهای زمانه را یک یک بر

میشمارد، بطور تلویحی و بدون ذکر نام، استیلای تیمور را توفان یاء جوج مینامد و میگوید که باید مانند نوح با جسارت و شهامت از این توفان بلا رست. شاعر در این قصیده بموازات این مسائل از قدرت فضل الله و از موجودیت الهی وی نیز بحث مینماید و میگوید که کشیدن رنج و تحمل مشقت در راه او وبخاطر او مطبوع و دلنشین است.

سایر اشعار نسیمی نیز که بزبان فارسی سروده شده است مانند آثاری که بزبان آذربایجانی دارد ببحث در موضوع محبت اختصاص یافته است. توصیفی نگار زیبا و تعریفی زیبایی در این اشعار نیز جای مخصوصی دارد. در این آثار نیز قطعاتی که در آنها از فضل الله و از جروفیون بحث میشود فراوان است. لیکن باید گفت که در بین اینگونه اشعار آثار عاشقانه‌ی بشاعر که نمایشگر احساسات صمیمی و درونی اوست ارزش بالاتری دارند.

در یکی از غزلیات فارسی خود شاعر از جریان خروج از باکو بحث میکند. این شعر که در روشن ساختن شرح حال شاعر اهمیت فراوانی دارد خطاب بشخص نامعلومی سروده شده است. شاید هم مخاطب شاعر دختر فضل الله بوده است. مضمون شعر چنین است: سری که سودای تو ندارد خاک شود، دلی که غم تو ندارد شاد نگردد. سرو هر قدر هم بلند و زیبا باشد در برابر زیبایی تو ناچیز است. زیبایی ترا مثل و مانندی نیست. کسیکه در اندیشه‌ی جان خویش است خود پرستی بیش نیست و از بلندی هستی محروم است. شعر با این دو مصراع پایان میپذیرد:

ای نسیمی چون خدا گفت از ارضی واسع
خطه‌ی باکو بجا بگذار کاین جای تونست.



در دیوان نسیمی با چند شعر نیز که بفا
جعه‌ی مرگ نسیمی اختصاص دارد بر خورد

میشود. در این آثار از اعدام شاعر بحث میشود، از جریان پوست بر گرفتن از او صحبت میشود. خواننده چنین گمان میکند که این اشعار را کسی دیگر با نام نسیمی سروده است. از منابعی که در بالا ذکر کردیم چنین بر می آید که پس از محاکمه‌ی شاعر فتوای پوست بر گرفتن از او صادر شد. لیکن این فتوا در هماندم بموقع اجرا گذاشته نشد. حکمران حلب جریان محاکمه و فتوای صادره را برای تصدیق بنزد سلطان رئیس دولت مملوکهای مصر فرستاد. تارسیدن امر سلطان نیز شاعر در زندان حلب باقی ماند. در طی اینمدت نیز شاعر شعری چند در تشریح وضعیت خود سروده است که در این اشعار هیجانانگیز يك انسان رشید و آزاده در آستانه‌ی مرگ و مبارزه‌ی وی بادشمنان عقاید و افکارش متجلی گشته است در خلال این اشعار که ما آنها را «اشعار زندان» نامیده‌ایم صدای مغرور شاعری بی پروا که

به پیشواز مرگ میشتابد و با مرگ دست و پنجه نرم میکند شنیده میشود. نسیمی حوادثی را که بر سرش میآید از پیش دیده و آنها را تصور کرده است. او متذکر میشود که از عذاب و شکنجه بیم و هراسی ندارد و برای تحمل هرگونه مشقتی آماده است. او دشمنان خود را، عذاب و مشقتها را، مرگ را همباززه میطلبد و با آنها بنبرد میپردازد:

هرچه آید ز تو جانا بجگر باکم نیست،
بهریک نوشر ز صد نیش و ضرر باکم نیست.

شیشه بر سنگ زدم، حق بنمودم اظهار،
ترسد احوال، منم آن اهل نظر، باکم نیست.

پوست کنندند بافسانه‌ی زاهد از من،
ناحق و داند همه اهل بصر، باکم نیست.

زاهد از بیم یک انگشت زحق روگردان،
پوست گیرند ز عاشق، بنگر، باکم نیست.

تنها در این بیت اخیر یکدنیا حقیقت بطور
وضوح بیان شده است. در اینجاست که مردانگی
باجبن و خیانت، راستی با دروغ و پیمان شکنی
روبروی هم قرار گرفته است. شاعر در بجهوحه‌ی
مرگ نیز داغ رسوایی بر پیشانی دشمنان
مرام خود میزند و پیروزی و برتری معنوی
خود را نشان میدهد.

در آثار نسیمی زاهد نمایشگر نیروهای
ارتجاعی، نماینده‌ی روحانیون قشری تفرقه
انداز و سود پرست میباشد. این عناصر دروغ
پرداز چاپلوس هستند که وقتی دم از حقیقت
میزنند منافع شخصی خود را در نظر میگیرند
و زمانی که از خلق صحبت بمیان میاورند
نورچشمان خود را منظور میدارند.

در بین این اشعار نامه‌هایی نیز که شاعر
شخص نامعلومی نوشته است دیده میشود.

شاید هم این نامه‌ها را که بصورت غزل است
باشخاصی که شاعر با آنها ارتباط داشته است
بمنظور استمداد از آنها سروده است. در یکی از
این نامه‌ها نیز شاعر جریان محکمه را تصویر
میکند و از دوستانش چشم یاری و مساعدت
دارد.



در آثار نسیمی مبارزه‌ی وی علیه دشمنان
عقاید و افکارش جای برجسته‌ای را اشغال
میکند. افکار و عقاید مترقی شاعر در وهله‌ی
نخست با مقاومت سر سختانه‌ی روحانیون دین
اسلام مواجه میشود. در عین حال صوفیان آندوره
و پیشوایان مسلکهای مختلف دینی نیز نظریات
نسیمی را خدا شناسی، زندقه و دهریگری

مینامیدند، وی را کافر و بیدین می‌شمردند.
شاعر در یکی از رباعیات خود می‌گوید:

غالبا با ناسزا نام مرا دهری نهند

بهمین دلیل نیز بود که شاعر در مقیاس
وسیع از احکام دین اسلام و بویژه از آیات
قرآن استفاده نموده معاندان و معارضان خود را
با منطق کوبنده رسوا و مفتضح می‌ساخت. آنان
را متهم مینمود که قرآن را درست نمی‌فهمند و
آیات قرآن را نیز بطرزی نادرست و تحریف
شده شرح می‌دهند.

گفته شد که شاعر چگونه نمایندگان مختلف
دینی از قبیل فقیهان، قضات، شیوخ و واعظان،
زاهدان و صوفیان را با زبانی کوبنده رسوا
میسازد. در مثالهایی نیز که از شاعر آوردیم
نشان دادیم که چگونه رفتار زشت و اعمال
ناشایسته‌ی نمایندگان مختلف دینی بباد انتقاد
گرفته میشود. درست است که شاعر در این

اشعار خود پیشوایان دینی را دیو و شیطان نامیده خواننده را بدوری از آنان دعوت میکند ولی در اشعار اساسی خود احکام دین اسلام را از دیدگاه مسلک حروفی خود تشریح کرده، انسان را باحتراز از افکار موهوم و بدرک خویشتن فرا میخواند.

شاعر ضمن تبلیغ عقاید پانته‌ئیستی خود میکوشد که خوانندگانش را بدوست داشتن مسلک حروفی و پیشوای آن مسلک یعنی فضل-الله و ادار سازد. فضل‌الله در آثار شاعر ایدئالیزه میشود. او در نظر نسیمی رهبری است که اسرار حق را بدرستی درک کرده، اسراری را کشف نموده است که موسی و عیسی و محمد از درک آنها عاجز مانده اند، شخصیتی است که بفهم صحیح اسرار قرآن نایل گشته و از این رو نیز بمقام الوهیت ارتقاء یافته است. در تمامی این اشعار صحبت از مقام الوهیت فضل‌الله و از کشف حقایق توسط وی در میان است.

فضل حق شد واقف اسرار ما،
فضل حق شد جمله‌ی انوار ما،
فضل حق شد رهنمای کار ما،
فضل حق شد، فضل حق معمار ما.

در این مصراعها به فضل الله نعیمی—مرشد
خود اشاره میشود. او واقف بر کلیه‌ی اسرار
است روشنی بخش زندگی و آفریننده‌ی حیات
است. شاعر همچنین اثر «جاویدان نامه» ی مرشد
خود را که بشرح عقاید حروفی فضل الله اختصاص
دارد تبلیغ مینماید:

فا و ضا و لام شد آمال دل،
کعبه و احرام شد آمال دل،
عشق بی فرجام شد آمال دل،
«جاودانی نام» شد آمال دل.

گاهی نیز نسیمی عقاید حروفی خود را
آشکارا تبلیغ میکند. او در ضمن اینگونه اشعار
خود وارد مباحثه نمیشود ولی در عین حال

اشاره میکنند که بعضیها نیز از درك این عقاید عاجزند:

در انسان بین زمین و آسمان را.
در انسان بین مه و سال و زمان را.

شاعر در خلال این دو سطر مهمترین مدعای مسلک حروفی را با زبانی بسیار ساده و روان بیان کرده است. طبق مسلک حروفی دو دنیا وجود دارد: یکی کائناتی است که ما آنرا میبینیم و دیگری نیز انسان است. در دنیای نخستین خورشید، ماه، ستارگان، بروج آسمانی و تمام عالم سماوات، همچنین کلیه موجودات روی زمین: جنگلها، کوهها، رودخانهها و دریاها جای دارند. در دنیای دوم یعنی انسان نیز تمامی این موجودات عینی که بر شمردیم منعکس گشته است. حروفیون با استناد بر آیات قرآن مدعی هستند که خورشید و ماه نیز در حسرت و آرزوی انسان در سیر و گردشند. آنها معتقدند که

خورشید و ماه و گلیه‌ی اجرام سماوی در عالم
داخلی انسان موجودند. بهمین دلیل است که
نسیمی میگوید:

بگنجد جهان هر در من، ننگم ولی در جهان من،
من آن گوهر لامکانم، ننگم به کون و مکان من.

حروفیون در عین حال ادعا میکردند که خدا
در سیمای انسان زیبا تجسم یافته است. اسرار
آفرینش در کلمات مکتوم است، کلمه نیز با
حروف بیان میشود، حروف نیز در سیمای انسان
جایگزین گردیده است. باین دلیل است که آنها
تمام اسرار کائنات را از طریق درك انسان
توضیح میدهد و متذکر میشوند که هر کس
بتواند خویشان را بدرستی درك کند خواهد
توانست بمقام الوهیت برسد و در نتیجه
میگویند که:

حق تعالی با بنی آدم یکیست

افکار حروفی شاعر در آثار وی با اشکال
گوناگون بیان میشوند. در یکعده از اشعارش
شاعر افکار خود را با تصویر زیبایی انسان
آغار میکند. لیکن بزودی معلوم میشود که در
اینجا مقصود اصلی شاعر همانا رد عقاید و
نظریات دینی دشمنان فکری خود و تبلیغ افکار
حروفی میباشد.

بیا، دلبر، که جان دو جهانی،
تویی روح و روانم، نیز جانی.
دو چشمت فتنه در دنیا پراکند،
مگر تو فتنه‌ی آخر زمانی.
تو، واعظ، عرضه منما و عظ بر من،
یقین دانم دروغین قصه خوانی.

برخی دیگر از اشعار شاعر نیز با مصر-
اعهایی آغاز میشود که همانند امثال و حکم تعمیم
یافته است، حاوی معانی فلسفی عمیقی است و از
همان نخستین بیت خواننده را تحت تأثیر
قرار میدهد:

هرکه عاشق و شش بعمان سر زند دردانه دارد،
هرکه جان شکرانه بخشد در کفش جانانه دارد.

بیمناک از سوختن باید کند پروا ز آتش،
شمع را بنگر که میسوزد ولی پروا نه دارد.

در اینگونه اشعار نیز شاعر اصولاً خواننده‌ی
خود را دعوت میکند که متین و با اراده باشد،
برای درک حقیقت نیز از موهومات بپرهیزد
و دوری گزیند.

گاهی نیز شاعر اثر خود را با مصراعهای
غنایی آغاز میکند و پس از جلب توجه خواننده
میکوشد که عقاید خود را برای او تشریح نماید.
در پاره‌ای دیگر از اشعارش نیز شاعر از
تعریف و توصیفی دلبر زیبا شروع میکند.

روی تو در شب زلفت چو دو هفته قمر است،
میکند اهل سخن درک که این چه نظر است.

تا که چشم بر رخس دید دوگیسوی سیاه،
شب و روزم پس از آن یکسره شام و سحر است.

شاعر پس از این تصویر از جنبه‌ی الهی
دلبر زیبا بحث مینماید.

نسیه‌ی در آن زمره از شعارش که در
خصوص جنبه‌ی الهی انسان صحبت میکند با
استفاده از آیات قرآن با روحانیون وارد مباحثه
میشود و میکوشد که افکار و عقاید خود را
با مدعاهای دینی مستدل سازد. در اشعار
مختلف شاعر این اصل بعنوان يك اصل مهم و
اساسی پیوسته رعایت میشود. اگر شعر شاعر
را که با این بیت:

ای رخت «سبع المثانی»، «نزل الفرقان» تویی،
«نور مطلق»، «نطق حق»، «قاف و القرآن» تویی.

آغاز میشود از نظر بگذرانیم مشاهده
میکنیم که در آنها از چهار آیه‌ی مختلف قرآن
شاهد و مثال آورده میشود. «سبع المثانی»
بسورهای فاتحه که سر آغاز قرآن است گفته
میشود. همچنین «نزل الفرقان»، «نور مطلق»

و «ق. و القران...» نیز از آیات مختلف قرآن برداشته شده است. نسیمی ادعا میکند که این آیات در خطوط سیمای انسان مندرج است. بهمین دلیل نیز او انسان را خدا مینامد:

گویم ار حق، شود ابلیس از غصه کباب،
گویم از انسان، نگنجد در خرد کانسان تویی.

در این بیت شاعر با ذکر نام ابلیس همان روحانیون را در نظر گرفته است. وی آنها را بدلیل آنکه بجنبه الهی انسان عقیده ندارند شیطان مینامد. در بیت‌های بعدی نیز چشم‌های انسان بمثابه‌ی شرح و تفسیر آیه‌ی «الله نور...» است ارزیابی میشود. آنهایی را نیز که نمیتوانند بفهمند صورت خدا در انسان متجلی است «بیخبران» مینامد.

شاعر در بعضی از اشعارش نیز مستقیماً روحانیون را مخاطب قرار داده آنان را ریاکار

و شیاطین مینامد که در صراط غیر مستقیم راه
میپیمایند:

ای الذی یوسوس، طاعات توها است،
راه کجت ضلالت و حرفت همه خطا است.

ای بی یقین، بظل گمان مانده ای دچار،
کی گوید آنکه باشک و تردید عمل روا است؟

این مصراعها خطاب بر هبران دینی سروده
شده است. مراد از «الذی یوسوس» در قرآن
همانا شیطان است، کسی است که «وسوسه
میکند» و «فتنه و فساد بر میانگیزد». شاعر
روحانیون را شیاطین نامیده، نماز و روزه ی
آنان را نیز اعمالی پوچ و بیهوده می شمارد.
آنها را همانند مخلوقاتی مفتن و موذی توصیف
میکند که در صراط غیر مستقیم کرده، گفته
های آنان نیز دور از حقیقت است و در عالم
ظن و گمان و شک و تردید در مانده و هیرانند.

سپس شاعر با آنان وارد مباحثه می‌شود، پرسشهایی مطرح می‌کند و خود نیز بان پرسشها پاسخ داده عقیده‌ی خود را باین شکل تعمیم می‌دهد:

در کفر و شرک مانده و گویی که: مؤمنم،
اسلام و شرع و دین همه محصول اولیا است.

یعنی آنکه مسامانی، شریعت و ایمان، همه و همه محصول الهی نبود، بلکه ساخته و پرداخته‌ی اندیشه‌ی معدودی اشخاص است. و بنا بر این نیز نباید از طعن و لعن روحانیون متذکر گردید. اصول مبارزه‌ی شاعر بسیار متنوع است، لیکن هدف تمام این مبارزات همانا روحانیون و صوفیان می‌باشند. نسیمی ضمن این مبارزات بتبلیغ افکار پانته‌ئیستی و ترویج عقاید حروفی خود اهمیت ویژه‌ای می‌دهد.

نسیمی ضمن تبلیغ افکار پانته‌ئیستی خود روحانیون را که بین انسانها از روی عقاید دینی آنان تفرقه و نفاق می‌افکنند بباد انتقاد

میگیرد. بعقیده‌ی او تمام ادیان دارای ماهیت
واحدی هستند. انسان واقعی هرگز انسانها را
بر حسب عقاید مذهبی با یکدیگر فرق نمیدهد:

اسلام و كفر يك شمرد عاشق بصير،
هر جا نمود مسكن عاشق بود امير.

آنكس كه بين كعبه و بتخانه فرق دید
نا بالغ است و كودك، باشد اگرچه پير.

شاعر که مبارزه‌ی طرفداران کعبه و بتخانه،
مسجد و کلیسا و حتی مبارزه‌ی پیروان مذاهب
و مسلکهای مختلف در دین واحد رومی بیند
و درك میکند که این مبارزات باعث جنگهای
خونین و دشمنیهای دائمی بین انسانها میگردد
آنها را دعوت میکند که در دین نوینی—در طریقت
حروفی با هم متحد گردند. تصادفی نیست که
شاعر شعر ویژه‌ای بتوصیف دلبر زیبای
ارمنی اختصاص داده، وی را محور بهشتی تشبیه
نموده و میگوید که وی در برابر زیبایی و حسن

او مبهوت و حیران است. تردید نیست که در شهری مانند شماخی که در آن آرامنه و مسلمانان توأم زندگی میکنند تخصیص شعری از طرف شاعر بدلبر ارمنی آنقدرها هم باعث شگفتی نیست. این امر خاطرهای از دوستی خدایهای ما بشمار میرود. میدانیم که خاقانی و سید عظیم نیز آثاری بتوصیف دلبر ارمنی اختصاص داده اند. مخمس ملاپناه واقف نیر که بوصف دلبران گرجی تخصیص یافته است ادامه‌ی همین سنت است. نسیمی زیبا بیهای حیات را بدون موسیقی نمیتواند تصور کند. او بگرات بتمسخر و استهزای روحانیون و صوفیان که موسیقی را حرام کرده اند میپردازد:

بیصفا صوفی که ساز خوشنوا داند حرام

میدانیم که دین اسلام موسیقی را حرام دانسته و کسانی را که بموسیقی گوش فرامید-
هند فریب خوردگان دجال مینامد. در طریقه‌های

مختلف نیز موسیقی حرام شمرده میشود. لیکن پانته ثیستها و بویژه مولویها در الحان موسیقی نغمات الهی میشنوند و آیین و مراسم دینی خود را با آهنگ موسیقی و بخصوص بانوای نی بر- گذار مینمایند. نسیمی نیز بعنوان يك پانته- ثیست پیگیر و ثابت قدم میگوید که:

گوید دق و چنگ و نی اناالحق!

و بدین ترتیب الحان موسیقی را الحانسی الهی میشمارد. شاعر اشعاری نیز دارد که در آنها منحصرآ از موسیقی صحبت در میان است و کلیدی دستگاہها و مقامات موسیقی خاور زمین را در طی آنها نام میبرد و غزل بر اساس نامهای دستگاہها و مقامات موسیقی پایه گذاری شده است:

گشته ز سر شك غم و حسرت رخ من ساز،
يك يار در این پرده بمن ناشده دمساز.

من از می عشاق کنم عشرت نوروز،
در چنگ حسینی بشود راست سر افراز.
يك چارگه لطف کند حسن بزرگی
آن عنچه دهان تو بما، ای بت شهناز.
زنگوله صفت ناله کنم زارسه گاهی،
عازم به حجاز است چومحبوب خوش‌آواز.

آهنگ صفاهان زند آن نای عراقی،
جان درره رهاب نماید ز تو پرواز.
آن روی مبرقع بدلم ساخت حصارى،
باما تومخالق مشو، ای دلبر طناز.
از شور چو گوید سخن عشق نسیمی،
از ذوق وی آید بطرب سعدی شیراز.

چنانچه دیده میشود شاعر در نخستین بیت
غزل جاری شدن سر شك هسرت را بر رخسار
خود برشته های ساز تشبیه میکند. سپس نیز
آنانرا که در این رهگذر باوی دمسازند بیاد
آورده، تمام دستگاههای موسیقی کلاسیکمان را

يك يك بر ميشمارد. نام دستگاهها و مقامات: عشاق، نورو، راست، حسینی، چارگاه، شهناز، سه‌گاه، حجاز، اصفهان، عراق، رهاب، حصار، مبرقع، مخالف، شور و غیره نیز در داخل ابیات غزل و مناسب با وزن و آهنگ آن زیبا و استادانه بکار برده میشود. اینکه نسیمی در پایان غزل نیز از شاعر بزرگ ایران سعدی شیرازی یاد میکند امری تصادفی نیست، چه سعدی نیز غزلی زیبا با همین قافیه سروده است. شاعر بزرگ در دیگر اشعار خود نیز از اصطلاحات موسیقی در مقیاس وسیعی استفاده کرده است:

بر شش آواز و ده دو پرده، بیست و چار شعب،
هم رباب و ارغنونم، چنکم و طنبور من.

و در جای دیگر:

از این موسیقی، ای سامع، شدت چیزی اگر مکشوف
بیان بنما مقاماتش، هم ادوار اصولش را.

تمام این افکار مترقی و پیشرو را نسیمی با زبانی بسیار صمیمی و بی اندازه مؤثر برشته‌ی تحریر در آورده است. وی نمونه‌های جاویدان شعر آذربایجانی را بوجود آورده، آثاری بس زیبا با ژانرهای ادبی متداول در قرون وسطی نگاشته است. زبان بدیعی شاعر بسیار مشحون و گنجینه‌ی ذخیره‌ی لفظی او بسیار سرشار است. شاعر از یک طرف امکانات زبان محاوره را که پر از ایدیومهاست مورد استفاده قرار داده، از طرف دیگر بیانات بدیعی متداول در شعر کلاسیک را با مهارت کامل بکار میبرد و در عین حال نیز از راه ترجمه‌ی وسایل بیان و افاده‌ی اشعار عربی و فارسی زبان شعرمان را غنی میسازد.

از این نقطه‌ی نظر نیز زبان نسیمی از زبان شعرای عرب و فارس معاصر خود سرشارتر و غنی‌تر است.

اکثر کلمات عربی و فارسی مستعمله در اشعار نسیمی کلماتی هستند که در آندوره در زندگی مردم داخل گشته و در زبان ادبی نیز بعنوان کلمات اصیل زبان متداول بوده اند. در زبان نسیمی کلماتی نیز موجودند که اکفون متروک و فراموشده و کلمات عربی و یا فارسی جای آنها را گرفته است. مثلا نسیمی کلمه‌ی «اسروك» را بجای «سرخوش»، «اوچماق» را بعوض «جنت»، «سایرو» را در محل «خسته» (بیمار) و «نسنه» را بجای «شیمی»^۶، «عاری» را بعوض «تمیز» (پاك صاف) و «آل» را بجای «حیله»، «آییتماق» را در محل «دیمک» (گفتن) و «اولاشماق» را بعوض «چاتماق» و نیز بجای «یتیشمک» (رسیدن)، «ایلتمک» را بجای «آپارماق» (بردن) و «ایراق» را در عوض «اوزاق» (دور)، «ئوگوش» را بجای «چوخ» (زیاد) و غیره بکار میبرد. اغلب این کلمات در حال حاضر

حتی از زبان محاوره و از تداول مردم نیز خارج شده و تنها در پاره ای از دیالکتها هنوز برجای مانده است. این امر که شاعر در مقابل اینهمه کلمات فارسی و عربی مترادفات آذربایجانی آنها را بکار برده است زبان وی را بسیار غنی ساخته است. نسیمی سخنوری است که کلمات عربی و فارسی متداول در شعر کلاسیک را با کلمات آذربایجانی که هم اکنون متروک شده اند عوض نموده است و از این نقطه‌ی نظر باید گفت که نسبت بشعرای فارس زبان هم‌عصر خود از ذخیره‌ی لغوی فراوان‌تری برخوردار بوده است. آثار ادبی شاعر از این لحاظ اهمیت تدقیقاتی ویژه‌ای نیز برای علم زبا شناسی دارند. اشعار نسیمی در زمینه‌ی پژوهش جریان پیشرفت و تکامل تاریخی زبان ما نیز واجد اهمیت بسیار زیادی است.

زبان نسیمی زبانی است مشحون از تشبیهات و استعارات. او هنگام تبلیغ افکار

و عقاید فلسفی خویش اصولاً از چشم، ابرو،
 مژگان، گونه، قامت، لب و دندان و از این گونه
 مشخصات جسمانی دلبر و عشوقه صحبت میکند.
 گاهی نیز توصیفهای بسیار زیادی برای آنها
 میآورد. مثلاً در باره‌ی چشم تعاریفی نظیر
 «چشمان غارتگر» و یا «دیدگان هرامی»
 (راهزن) و «چشمان حیل‌گر» و غیره را
 بکار میبرد که این امر نیز باشعارا و از نظر
 بدیعی رونق و جلای بیشتری میبخشد. او گاهی
 حتی يك جمله‌ی کامل را بصورت مرموز
 و پوشیده استعمال میکند و در اینصورت مقصود
 اصلی شاعر وقتی فهمیده میشود که بمعانی
 مجازی کلمات او پی برده شود.

همه شب شرح دهم موی‌ترا،
 هر سحر و صف کنم روی‌ترا.

در این بیت جنبه‌ی تشبیه زلفی در سیاهی بشب
 و رخ در سپیدی و روشنی بصبح بیش از معنای
 حقیقی کلمات بچشم میخورد.

نسیمی در تکمیل خصوصیات ظاهری اشعار
بزبان مادری در ادبیات آذربایجان نقش مهمی
بازی کرده است. وی قبل از هر چیز اشعاری
بزبان آذربایجانی در بحور و اشکال مختلف
عروض عربی سروده است. نسیمی کوشیده
است که بحور و اوزان عروض را با خصوصیات
ویژه‌ی زبان آذربایجانی وفق دهد. شاعر ضمن
آنکه خواسته است رعایت قوانین قافیه و
جنبه‌ی موزیکال شعر را بنماید در عین حال
متوجه بوده است که در این عمل باعث تحریف
اصلت زبان نگردد. نسیمی چنان اشعاری نیز
دارد که در آنها کلمات خصوصیات تلفظی خود را
نیز از دست نمیدهند و شکل مربوط بزبان
محاوره‌ای خود را نیز حفظ نموده اند.

شرمگین بنمود گل را آن گل روی تو، دلبر،
کرد لبهایت خجل قنابرا از شهد و شکر.
تیر مژگان بر من افکند آن کمان ابروانت،
تشنه‌ی خونم مگر گردیده چشمت بار دیگر؟

در این مصراعها دیده میشود که کلمات
آذربایجانی و وضع طبیعی و عادی خود را در
اثر خواسته‌ها و الزامات وزن و عروض از دست
نداده و خصوصیات تلفظی خود را حفظ کرده‌اند.
نسیمی برخلاف عده‌ای دیگر از شعرا
برعایت قافیه‌ی اشعار اهمیت ویژه‌ای مبذول
داشته، در اشعاری که بهر سه زبان سروده است
طبق خواسته‌های نظم قرون وسطایی توئسته
است قافیه‌های دلپسند و مطبوعی بوجود آورد.
بمنظور اجتناب از تکرار قافیه غالباً بقافیه
های ردیفی توجه بیشتری میکند. حتی گاهی
بیش از نیمه‌ی مصراع بقافیه‌ی ردیفی اختصاص
می‌یابد. مثلاً:

روی خویش از من نهان‌گر کرد خواهی، هان مکن!

اشکم از دیده روان‌گر کرد خواهی، هان مکن!

زلف مشکین را بروی برگ نسرین افکنی،

عاشقت بیخانمان‌گر کرد خواهی، هان مکن!

تیر مژگان تو پنهان در کمان ابروان،
شوخی چشما، قصد جان گر کرد خواهی، هان مکن!

در این شعر که تا پایان نیز با همین ترتیب و آهنگ ادامه دارد نصف بیشتر مصراعها را ردیف «... ان گر کرد خواهی مکن» تشکیل داده است. استفاده‌ی فراوان از اینگونه ردیفها شاعر را از یکنواختی قافیه رها میسازد.

در اشعار نسیمی با جناسهای لفظی نیز که از ادبیات شفاهی توده‌ای سرچشمه گرفته و در اشعار عاشقان (آوازه خوانان و یا سرایندگان توده‌ای) زیاد متداول است برخورد میشود. جناسهای لفظی او غالباً پرمضمون و پیچیده است. گاهی حتی جناسهای او شامل پنج شش و حتی بیشتر کلمه و ترکیب است و این جناسها طراوات خاصی باشعار او میبخشد. (برای نشان دادن این صنعت بدیعی عین

اشعار را هزبان آذربایجانی میآوریم).

گر ایره سن صورتین معناسینه،
بیله سن صورت ندیر، معناسی نه.

اهل معنا شیشه سینه آتما داش،
حیف اولا کیم شیشه ی معناسینه.

(اگر در معنای حقیقی صورت دقیق شوی
خواهی دانست که صورت چه و معنای آن چیست.
سنگ بر شیشه ی اهل معنا نینداز، حیفی است
که شیشه ی معنا بشکند).

بدیهیست که مراد شاعر از «اهل معنا»
انسانهای با عقاید و اندیشه های مستقلمی
هستند که بگفته های روحانیون مبنی بر چگو-
نگی حیات و کائنات قانع نگشته و میخواهند که
خودشان اسرار جهان را کشف نمایند. توصیه میکند
که باید نسبت به اهل معنا با احتیاط رفتار نمود.
در اینجا در مصراع اول «معناسینه» (معنای
آن) و در مصراع دوم «معناسی نه» (معنای آن
چیست) و در مصراع چهارم «معناسینه» (معنا

بشکند) بکار رفته که هر سه جناسهای لفظی
زیبایی هستند.

همچنین در چهار مصراع زیر:
گل بوگون عشرت گونودور، آل میی،
دائما نقل ایده گر گیل آلمایی.
هامیسی‌نین خصلتی بیردیر، ولی،
مستعدلر فرق ایده‌رلر آل میی.

در این دوبیتی خطاب بدوست خویش
میگوید که روز عیش و عشرت است، می را
بردار و بیاور. آنرا با سیب مزه کن و هر چند
که همه‌ی شرابها یکسان هستند ولی عارفان
شراب سرخ را ترجیح میدهند.

در اینجا «آل میی» (می را بردار و بیاور)
و «آلمایی» (سیب را) و «آل میی» (می سرخ را)
سه جناس مطبوع هستند.

غزل زیر نیز از ابتدا تا انتها بر اساس
جناس سروده شده است:

نور تجلی شعله‌سی دوشدو ازلن آلینا،
گوزلریمین بورنگ‌ایله یاشی بویاندی آلینا.

هم معجزات احمدین گوزلری سحر دیر اونون،
رحمت حق بو جادونون امتینه و آلینا.

جهد ایدیرم که آلینا کونلومو ورمه‌یم، ولی
هم بیلیرم که عاقبت آلینا کونلوم آلینا.

کیسه اگرچه ایسته‌مز دوشمه‌یه فتنه‌یه، ولی
شکر ایدیرم که دوشموشم آلا گوزونون آلینا.

در این مصراعها کلمه‌ی «آلینا» پنج دفعه
تکرار میشود. در مصراع اول «آلینا» (به پیشانی)،
در مصراع دوم «آلینا» (برنگ سرخ)، در مصراع
چهارم «آلینا» (به اصل و نسب او) و در مصراع
ششم «آلینا» (گرمته شود) و بالاخره در مصراع
هشتم آلینا (به‌کر و حیل‌هی او) بکار رفته است.

خصوصیات پوئته‌تیک اشعار نسیمی بسیار مشحون و غنی و و سایل بیان و توصیف آنها اصیل و نو است. او هنگام توصیف وترنم زبانیها کلمات را هم در معنای حقیقی و هم بر اساس رموز مسلک حروفی در معانی خاص آنها استعمال میکند. شاعر اصطلاحات ویژه‌ی مسلک حروفی را زیاد بکار میبرد. قسمت اعظم این بیانات نیز دارای معانی رمزی میباشند.

اینکه نسیمی کلمات را هم در معنای حقیقی و هم در معنای رمزی و حروفی بکار میبرد با و امکان میدهد که فکر واحدی را با طرق بیان مختلف و متفاوتی که باهم شباهت نیز ندارند افاده نماید. صرفاً بهمین دلیل است که علیرغم محدود بودن موضوع صحبت زبان شاعر بسیار غنی و طرّق بیانش رنگارنگ و متنوع است. تصادفی نیست که شاعر بکرات زبان بدیعی خود را «زبان مرغی» مینامد:

کشف نتواند نماید هرکسی حرف نسیمی،
این زبان مرغی است آنرا فقط داند سلیمان.

اصطلاح «زبان مرغی» از یکطرف کنایه
بکتاب فریدالدین عطار شاعر متصوف مشهور
قرون وسطی است و از طرف دیگر در اشعاری
که منحصرًا بتبلیغ عقاید فلسفی-حروفی شاعر
اختصاص دارند نمودار معانی حروفی-رمزی
کلمات میباشند.

درک اینگونه اشعار نسیمی برای آنها ییکه
بامسلك حروفی آشنایی ندارند کاری بس
دشوار است. عبارات و آیات اقتباس شده از
قرآن در اینگونه اشعار فراوانند. این عبارات
دینی را شاعر در معانی ای که روحانیون اسلام
استنباط میکنند بکار نبرده، بلکه از نقطه‌ی
نظر حروفی معانی دیگری از آنها اراده میشود.
زبان اینگونه اشعار نسیمی بسیار پیچیده و
دشوار، مشحون از ترکیبات عربی و فارسی

و آیات قرآن و عبارات احادیث است و هر يك از آنها مستلزم شرح و تفسیر ویژه و مفصلی میباشد. مثلاً:

آیت انی انا الله هستم، از این نار نورم،
هم مناجات تجلی، بر کلیم الله طورم.

در همین مصراع شاعر بمنظور آنکه ابدی و ازلی بودن انسان را بیان نماید از آیات قرآن كمك گرفته است. در قرآن آمده است که گویا موقعیکه موسی باعائله‌ی خود بمصر میاید در راه شبانه در تاریکی میماند. در اینموقع موسی نوری از دور می بیند و وقتی بان نزدیک میشود مشاهده میکند که آن نور از درختی ساطع است. گویا از همان درخت نیز ندایی بگوش میرسد که میگوید: «انی انا الله». در عین حال هنگامی که موسی بکوه طور آمده بخدا میگوید که آرزوی دیدن او را دارد. خدا باو خطاب میکند

که «تو قادر بدیدن من نیستی». اما وقتی موسی دست بدعا بر میدارد و الحاح و التماس میکند ندایی از جانب خدا با او میرسد که بکوههای مقابل خود بنگرد. همینکه موسی بکوهها مینگرد و می بیند که این کوهها میسوزند و آب میشوند بیهوش میگردد. شاعر در این بیت میگوید که ایجاد کنندهی حادثه ای که در قرآن از آن خبر داده شده است من هستم، آیهی «من خدای توهستم» نیز که موسی از کوه طور میشنود خود منم، نور آن آتش نیز که دیده میشود منم، مناجات موسی هم منم، کوه طور نیز که موسی برای مناجات بر فراز آن رفته است من هستم.

این بیانات که از نقطه‌ی نظر پانته ئیستی گفته شده نه تنها کائنات، بلکه کلیمه‌ی روایات تاریخی و دینی را بانسان وابسته و مرتبط میسازد. در اینجا کلمه‌ی «من» نمودار خود

شاعر نبوده، بلکه این کلمه مظهر انسانیت و تمام بشریت است. تا پایان این اثر شاعر با بیان اینکه کائنات و اغلب حوادث تاریخی در انسان متجلی است معانی دینی آنها را منکر گشته و آنها را بعنوان حقیقت‌هایی که آفریده‌ی هوش و ذکای بشری است بر قلم جاری می‌سازد.

در اشعار غزایی شاعر نه تنها توصیف زیبایی انسان، بلکه مناسبات شاعر با این زیباییها، احساسات و هیجانات درونی، شادیه‌ها و کدرهای او نیز منعکس گردیده است. در اینگونه اشعار زبان شاعر بینهایت بدیعی، ساده و صمیمی است. در یکی از غزل‌های خود ماجرای محبت هفتگی خود را با محبوبه‌اش بدینگونه وصف میکند:

روز شنبه دیدم آن مه طلعت آن سروزوان،
من شدم دل‌داده و شیدای او اندر جهان.

روز یکشنبه شدم مجنون صفت حیران او،
روی اوچون ماه تابان بود و زیباتر از آن.
در دوشنبه راز دل را فاش کردم عاقبت،
بر نگار چشم نرگس، گلرخ و ابرو کمان.
در سه‌شنبه همچو صیادان شدم در سیر و گشت،
لیک گشتم صید آن پسته دهان، آرام جان.
چارشنبه بهر گردش یار آمد در چمن،
دید بلبل چون رخس، بر داشت فریاد و فغان.
پنجشنبه گفتمش: ای یار، پنم را شنو،
فاش منما راز دل را بهر خوبان و بدان.
روز آدینه جمالش را نسیمی دید چون،
آن لب لعل شکر خایشر مکید و یافت جان.

در این غزل تصویر میشود که چگونه شاعر
نگار زیبارا دیده، برا و عاشق شده و دل با-
خته، عشق آن نگار رفته رفته در قلبش ریشه
دوانیده، بالاخره فرصتی یافته درد دل را باو

باز گو کرده و دو دل داده و دل باخته یکدیگر را دیده با هم بصحبت و راز و نیاز پرداخته‌اند. در اینگونه اشعار محبت، صداقت و دوستی ترنم میشود. شاعر از اضطرابات و هیجاناتی که در راه محبت متحمل گشته صحبت میکند.

اشعاری نیز که بتوصیف زیبایبهای طبیعت اختصاص یافته‌اند بسیار پر قدر و قیمت هستند. نسیمی فرا رسیدن فصل بهار، اینکه زمین خلعت نوروزی میپوشد، شکفتن گلها و نغمه سرایبهای بلبل را بتفصیل تصویر میکند و بر خلاف زاهدانی که باعشق حوری و غلمان بسر میبردند میگوید:

گر که خواهی باده نوشیدن به بستان بانگار،
گیر دست یار و رو در باغ، چون آمد بهار.

در اینگونه اشعار نسیمی دعوت ببرد خورداری از نعم دنیوی و دوست داشتن هیات جای مهمی را اشغال میکند.

در شعر دیگر نیز شاعر ضمن شکوه و شکایت
از معشوقه‌ی خود از اضطرابهای دوران هجران
صحبت میکند:

یارم از هجران دلم خون و جگر بریان نمود،
رفت خود سویی، مرا سوی دگر پران نمود.

صورت‌مرا زعفرانی کرد آن بیرحم یار،
دشمن‌مرا کرد خندان، دوست‌مرا گریان نمود.

دل زمن برد و نکرد آن بیوفا با من وفا،
شهر معمور مرا اینگونه او ویران نمود.

بشنود گرسنگ آمم، میشود از غصه آب،
یار گل اندام، بنگر، چون دلم زندان نمود.

ای نسیمی، صبحدم رو عرض بر دلدارکن،
تا دهد پندی بغمزه، کاوستم اینسان نمود.

در شعر دیگری نیز که با همین قافیه و
ردیف سروده است شاعر بشکایت از هجران
پرداخته، حسرت دیدار یار را ترنم میکند.
نسیمی شادی و سرور وصال را نیز بهمان اندازه

طبیعی و واقعی توصیفی مینماید. بعنوان مثال
شعر زیر را میآوریم:

مرحبا، خوش آمدی، دلدار، دیدارت خوشست،
خوشدلی، ای برگزیده‌یار، دیدارت خوشست.

راستی مشتاق دیدار تو بودم، ای عزیز،
چشم نرگس، روی چون گلنار، دیدارت خوشست.

آیی همچون آفتاب و میروی مانند ماه،
حالیا، ای کوکب سیار، دیدارت خوشست.

بی تو این مسکین نسیمی درد مند وزار بود،
ای وصالت درد راتیمار، دیدارت خوشست.

در بعضی از اشعارش نیز شاعر خود و
معشوقه اش را در مقام مقایسه با هم تصویر
میکند. در اینجا در يك مصراع زیبایی معشوقه
و در مصراع دیگر وضعیت عاشق توصیف میگردد
ولی در بیت‌های بعدی وضع عاشق و معشوق در
مصراع‌های متوالی تصویر نگاشته، بلکه هر بیت
بیکی از این دو نفر اختصاص می یابد.

گلغذار و غنچه لب دلدار گویند، آن تویی،
 بر تو نو گل همچو بلبلزار گویند، آن منم.
 زلف عنبر، قامت عرعر، سرو قد و لاله رو،
 آن صنوبر قد و خوش رفتار گویند، آن تویی.
 باغم و با غصه و بادرد و محنت دلخوش است،
 آن بلاکش و آن جفاکش، خوار گویند، آن منم.
 آنکه ملك جان و دل سحرینما میکند،
 ساحر ابرو، دیدگان مکار گویند، آن تویی.
 گشته از حسرت پریشان وز فراق تو ضعیف،
 آنکه در آغوش غم بیمار گویند، آن منم.

این غزل که دارای شکای بس اصیل و بدیع
 است از نظر روشنی بیان، طبیعی بودن تشبیهات
 و صمیمی بودن احساسات مندرج در آن نیز
 بسیار جالب است. در غزل دیگر شاعر که با
 مصراعهای:

زهی آنکسر که اورا هست محبوبی چو تو مهر و
شکر گفتار و گلر خسار و مشکین خال و عنبر بو.

آغاز میگردد زیبایی انسانی باطرزی بدیع
توصیف میگردد. در این غزل مصرع دوم هر بیت
بتوصیف زیبایی معشوقه اختصاص دارد. شاعر
در این مصرعها چهار جنبه از زیبایی معشوقه اش را
تصویر مینماید و ضمن بر شمردن این خصوصیتها
نیز چهار کلمه‌ی هم قافیه بکار میبرد:

ترا آن ابروان، مژگان، تر آن زلف و آن خال است
یکی عیار، یک طرار، و یک مکار و یک جادو،

سه کلمه‌ی اول مصراع دوم با یکدیگر هم
قافیه بوده و کلمه‌ی چهارم نیز با قافیه‌ی عمومی
غزل موافقت دارد.

شکل غزلی نیز که نسیمی خود آنرا «مکور»
مینامد بسیار جالب است. در این غزلها
تشبیهاتی که در مصراع دوم بیت اول دو دفعه و در

مصراعهای دوم دوببت بعدی سه دفعه تکرار
میشود روانی خاصی بغزل میبخشد.

رخت برگ گل تر دان، گل تر
قدت سرو و صنوبر دان، صنوبر.

خرامان قامتت در چشمه‌ی چشم
صنوبر دان، صنوبر دان، صنوبر.

دماغ از بوی زلف تو دمام
معطر دان، معطر دان، معطر.

نسیه‌ی غزل‌هایی نیز سروده است که «طرد
عکس» نام گرفته‌اند. در اینگونه غزلها آخرین
کلمه‌ی هر مصراع در ابتدای مصراع بعدی تکرار
میشود و بدین ترتیب آغاز هر مصراع با تکرار
قافیه‌ی مصراع قبلی ادامه‌می‌یابد.

مثل چشم مست مکاریت مبادا هیچ کار،
کار را هر گونه مانع میشود اغیار یار.

یار باید باوفا باشد بعهد، ایدوست، دوست،
دوستان بر عاشقت باشند بر ناچار چار.

نسیمی نخستین شاعر بزرگ‌گیت که آثار بدیعی زیبایی بسه زبان عربی، فارسی و آذربایجانی که در خاور نزدیک و میانه رواج دارند بوجود آورده است وی دارای دیوانهایی باین سه زبان نیز میباشد. شکی نیست که نگارش آثاری باین سه زبان در امر اشاعه و ترویج افکار مترقی‌اش بوی کمک مؤثری نموده است. در عین حال این مسئله در برقراری روابط مدنی بین خلقها و ایجاد وحدت فکری بین آنها نیز از اهمیت داشته است.

نسیمی ملامعات زیبایی نیز باین سه زبان سروده است. در پاره‌ای از این ملامعات بیت اول بعربی، دومی بفارسی و سومی به آذربایجانی است و تا آخر نیز بهمین منوال ادامه می‌یابد. او در این اشعار آنچه را در بیت اول بعربی گفته در بیت‌های فارسی و آذربایجانی تکمیل مینماید. در یکی از این ملامعات شاعر در بیت عربی

از فرا رسیدن بهار بخت میکند، در بیت فارسی
 نیز از وجود خطرات فراوان در دنیا و از اینکه
 نباید فرصت را از دست داد و اینکه امروز
 روز نشاط و صفا است صحبت مینماید و مجدداً
 در بیت آذربایجانی میگوید که با فرا رسیدن
 فصل بهار دنیا مبدل به بهشت برین گردیده است.
 نسیمی دارای ملمعات دوزبانی: آذربایجانی—
 فارسی و آذربایجانی—عربی نیز میباشد. در
 غزل واحدی مصراع نخستین بزبانی و مصراع
 دوم بزبانی دیگر آمده است و حتی ملمعاتی
 نیز دارد که در آنها طلیعه‌ی مصراع با زبانی
 و فرجام آن با زبانی دیگر است.
 این مراتب بگسترش و بسط و توسعه‌ی
 دوستی بین خلقها کمک مؤثری کرده است.
 تصادفی نیست که نویسندگان عرب اثری بدیعی
 بنام «مقامات نسیمی» در باره‌ی وی نگاشته و
 شعرای فارس زبان نیز همواره با محبت فراوان
 سخن از وی بمیان آورده اند.

آثار نسیمی بنام‌های «الف لام» و «الفبای معکوس» نیز بسیار جالب هستند. در این گونه اشعار کلمه‌ی اول هر بیت و گاهی نیز هر مصراع بایکی از حروف الفبای عربی آغاز میشود، بدین معنی که حروف نخستین مصراعها بترتیب حروف الفبای عربی مرتب گشته اند. مثلا:

الف آن قامت بیند هرکسی بیجان شود.
ب—بشارت گر دهد هرکس مرا سلطان شود.

ت—تمنای و صالت، این مرا باشد نیاز.
ث—ثنا خوانی برایت، جان ترا قربان شود!

جیم—جمله خوبها را ای پری سلطان تویی،
ح—حسن اندر نگارم یوسف کنعان شود.

در «الفبای معکوس» نیز شعر از حرف آخر الفبا آغاز شده بحرف نخستین پایان میپذیرد. اینگونه اشعار گاهی طبق الفبای عربی ۲۸ و گاهی نیز طبق الفبای فارسی ۳۲ حرف را در

بر میگیرد. جالب توجه اینست که شعر سرابی بسبک «الف لام» و «الفبای معکوس» که نخستین بار در آثار نسیمی دیده میشود بعدها در ادبیات سرایندگان خلقی (عاشقها) نیز رواج یافته است. حتی در آثار هنرمندان مشهوری مانند سایات نووا و عاشق علی عسکر نیز بادیوانیهایی که «الف لام» و «الفبای معکوس» نامیده میشود بر خورد میکنیم.

در آثار نسیمی با اشعار معمای و چیستانی که در سروده‌های عاشقها و در گفت‌گوهای آنان زیاد متداول است برخورد میشود. همانطور که عاشقها هنگام گفت و شنود با مخاطب خود «آن چیست؟» گفته و از او پاسخ میطلبند شاعر نیز روبه‌معاندان و معارضان خود نموده پرسشهای زیادی در برابر آنان قرار میدهد و از آنها پاسخ میخواهد:

آب کوثر از چه رو دارد بدینسان چار سر؟
باغ رضوان را چرا باشد همانا هشت در؟

میوهی طوبای اخضر باشد آیا از چه قسم؟
آفریده حق تعالی ماده آنرا یا که نر؟

حورو غلمان عبارت از چه بود؟
هو و من هو اشارت از چه بود؟

و نیز در رباعیات او:

علم الاسماء عبارت از چه چیز؟
سورهی طاها اشارت بر چه چیز؟

آدم خاکی کنایت از چه چیز؟
لوح محفوظی بشارت از چه چیز؟

اختلاف در اینجاست که اینگونه پرسشها در سروده های عاشقها در بارهی موضوعات دینی است و حال آنکه در آثار نسیمی این پرسشها ماهیت فلسفی کسب میکنند.

کلیدی این عوامل ثابت میکند که آثار نسیمی با ارتباط با ادبیات شفاهی توده ای پیشرفت کرده و تأثیر نیرومندی روی سروده های عاشقها ابراز داشته است.

نسیمی نخستین نمونه های موفقیت آمیز
قصاید فلسفی بزبان آذربایجانی را بوجود
آورده است. نسیمی حتی دارای مدایح و مرثیه
هایی نیز هست. شاعر برای نخستین دفعه در
تاریخ ادبیات مستزاده‌ها، رباعیات و ترجیع بند
سروده است. رباعیات و دوبیتیهای نسیمی نیز
خواه از نظر ترکیب بدیعی و خواه از لحاظ
استقامت و توجیه فکری اصیل و پرج است.
همانطور که در رباعیات شاعر مدعاهای حرفیون
و مناسبات وی با فضل الله با زبانی موجز و
منطقی بیان میشود عقاید فلسفی و اندیشه های
وی در باره ی حیات و کائنات نیز با زبانی
روشن بیان میگردد.

شاعر در طی رباعیات زیبایی که در موضوع
عشق و محبت سروده از حوادث زندگی خود
نیز در همانجا صحبت بهمیان آورده است.

بعضی از محققان خاطر نشان ساخته اند که
نسیمی نوشته‌ی منثوری بنام «مقدمة الحقایق»

بزبان مادری دارد که در آن از مسلك حروفی صحبت نموده است. لیکن تا کنون تعلق این اثر به نسیمی که دستنویسهای مختلفی نیز از آن موجود است از نظر علمی مستدل نگشته است. غذای شکلی و ظاهری آثار نسیمی در تکامل آثار منظوم ما بزبان مادری رل مهمی باری کرده است.



آثار نسیمی در همان دوران حیات شاعر نیز در خاور نزدیک رواج پیدا کرده بود. اشعار شاعر هنگامیکه در آذربایجان، عراق، آسیای صغیر و سوریه بسر میبرد در این کشورها با حسن رغبت خوانده میشد. آثار شاعر در مدت زمان بسیار کوتاهی در آسیای میانه و در بین اویغورها نیز اشتهار یافت.

بطوریکه در بالا گفته شد چون آثار نسیمی بزبان مادری از لحاظ بدیعی در سطح ممتازی

قرار داشت در پیشترفت و تکامل اشعار آذربایجانی که پس از وی بوجود آمده اند تا‌ثیر نیرومندی بخشیده است. هنر مندان و سخنوران بزرگی همانند شاه اسماعیل خطایی، حبیبی، فضولی و حتی واقف نیز نتوانسته اند از تا‌ثیر اشعار نسیمی بر کنار بمانند. جهان‌شاه حقیقی که در اوایل سده‌ی ۱۵ بسر می‌برده، بخصوص از نسیمی پیروی می‌کرده و نظیره‌هایی نیز بر آثار وی نگاشته است.

در ادبیات ما تا‌ثیر آثار نسیمی در دو سمت مختلف ادامه یافته است: شعرای حروفی مانند خلیلی، سروری، طفیلی و دیگران که عقیدوی را نیز پذیرفته اند موضوع آثار نسیمی را مکرر در مکرر بنظم کشیده و بیانات ریزی را در معانی حروفی آنرا بکار برده اند. لیکن شعرای غیر حروفی از مبراث ادبی نسیمی فقط جنبه های هنری آنرا آموخته بیانات شاعرانه‌ی مربوط

بعقاید شاعر را در معنای حقیقی و نه در معنای
رمزی آنها بکار برده اند.

میراث ادبی نسیمی بویژه در خطایی تأثیر
نیرومندی بخشیده است. شاه اسماعیل خطایی
نظیره های متعددی بر اشعار نخستین دوره ی
فعالیت ادبی نسیمی که به علی و اولاد علی
اختصاص یافته بودند نوشته و بینات حروفی
شاعر را نیز بکار برده است. او نسیمی را با
منصور حلاج یکی شمرده، بدفعات از فاجعه ی
مرگ وی صحبت بمیان میاورد و از وی با نام
حسینی یاد میکند. بهمین دلیل نیز کاتبان بعد اشعار
این دو نفر را با هم مشتبه و مخلوط ساخته اند.
این تأثیر را در آثار حبیبی نیز مشاهده
میکنیم. فضولی نیز در نخستین دوران فعالیت
ادبی خود چیز های فراوانی از نسیمی آموخته
و از افاده های شاعرانه و بدیعی وی که نخستین
بار در نظم ما داخل کرده است استفاده های
زیادی بعمل آورده است.

نسیمی در همان سده‌ی ۱۵ نیز در ادبیات ترك تأثیر زیادی داشته است. ما در آثار شعای برجسته‌ی ترك مانند شیخی، ذاتی و نجاتی تأثیر نیرومند میراث ادبی نسیمی را مشاهده میکنیم. بعدها نیز آثار شاعر در بین بکتاشیها ادامه یافته و تا امروز نیز در این ادبیات ابراز تأثیر مینماید.

آثار ادبی نسیمی روی شعرای ترکمن نیز تأثیر نموده است. در مشاعره‌ی مخدوم قلی با شاعر دوردو از فاجعه‌ی نسیمی بحث و صحبت بمیان می‌آید.

نسیمی بویژه روی شعرای از بک تأثیری فراوان بخشیده است. شاعر بزرگ از بک لطفی و بویژه علیشیر نوایی از آثار نسیمی بسی چیزها آموخته اند. تصادفی نیست که در اثر «مجلس العشاق» تقدیمی بسططان حسین بایقارا اطلاعات بسیار مشروح و مفصلی در

خصوصاً فاجعه‌ی مرگ شاعر داده شده است. شاعر نابغه‌ی ازبك علیشیر نوایی بکرات از نسیمی بحث کرده و وبویژه در اثر «نسایم» خود از شاعر بعنوان هنرمندی بسیار توانا نام برده است.

نوایی هنگام تحریر مصاحبه‌ی خود با پهلوان محمد خاطر نشان می‌سازد که «پهلوان از من پرسید: کدام يك از شعرای ترك زبان هنرمند بزرگ‌گيست؟ من باو پاسخ دادم: لطفی. او گفت که چراسید نسیمی را نمی‌گویید؟ جواب دادم که بیامد نیامد».

تنها همین مصاحبه روشن می‌سازد که در اواخر سده‌ی ۱۵ در آسیای میانه نه تنها روایات مربوط به فاجعه‌ی نسیمی، بلکه آثار وی نیز در چنان مقیاس وسیعی رواج یافته بوده که روشنفکران آن‌دوره نیز مقام وی را بعنوان بزرگ‌ترین هنرمند در بین شعرای ترك زبان اعتراف می‌کنند.

انتشار وسیع نسخ خطی دیوان نسیمه
در آسیای میانه نیز اشتهار فراوان وی را
بعنوان شاعری هنرمند و زبردست تصدیق
و تأیید مینماید.

آثار ادبی پر مغز نسیمه نخستین بار نظر
دقت تذکره نویسان و مورخان خاور زمین را
بخود جلب کرده است. در تذکره هایی که بز-
بانهای عربی فارسی و ترکی نوشته شده اند
ضمن آنکه از مرگ فاجعه آمیز شاعر بحت
شده نمونه هایی نیز از اشعارش آورده میشود.
برخی مسائل مربوط بفعالیت ادبی وی نیز
مورد تحلیل قرار میگیرد. خاور شناسان اروپای
باختری و روس نیز در زمینهی تدقیق میراث
ادبی شاعر کارهای مفیدی انجام داده و با اظهار
اطلاعاتی در خصوص زندگی و آثار وی درشنا-
ساندن شاعر ماسعی بلیغی مبذول داشته اند.
ضمناً باید گفت که آنها هومانیسیم موجود در آثار

نسیمی، انتقاد وی از عقاید و آثار قرون وسطایی، مناسبات انتقادی وی نسبت باحکام دینی را ندیده گرفته اند. لیکن همیشه و در هر حال وی را بعنوان هنرمندی بزرگ با تجلیل و احترام یاد کرده اند.

هر چند که آثار شاعر بصورت دستنویس رواج فراوانی یافته ولی چون آثار مخالف عقاید دینی بوده است خیلی کم انتشار پیدا نموده است.

میراث ادبی نسیمی فقط توسط دانشمندان شوروی بدرستی فرا گرفته میشود و در آن رشته از پژوهشها نیز که هم اکنون در خاور نزدیک جریان دارد این تحقیقات تأثیری مثبت بخشیده است. انسان پروری ممتاز شاعر و افکار مترقی- ای که وی در ادبیات خاور نزدیک وارد ساخته امروز نیز اهمیت خود را حفظ کرده است. به همین دلیل نیز مردم آذربایجان در سال ۱۹۷۳

مراسم یاد بود ۶۰۰ سالگی میلاد شاعر بزرگ
را باشکوه و طنطنه‌ی فراوان جشن خواهند
گرفت. این جشنهای یاد بود هنرمند بزرگ راه
پژوهش میراث ادبی و فعالیت‌های هنری وی را
باز هم هموارتر خواهد ساخت.





نقاش م. عبدالله يوسف

ترجمه‌ی متن و اشعار
از : احمد شفائی
زیر نظر حمید محمد زاده

Һәмид Араслы
ИМАДЭДДИН НӘСИМИ
(фарс дилиндә)

Рәссамы *А. Гәдиров*. Бәдин редактору *Н. Нәсиров*.
Техники редактору *С. Әһмәдов*. Корректору *Р. Рзајев*.

Җыгылмаға верилмиш 12/Х-1972-чи ил. Чапа имзаланмыш
24/IV-1973-чү ил. Кағыз форматы 60×90^{1/32}. Кағыз № 1. Физики
чап вәрәги 3,75+^{1/16}. Јап. шәк. Шәрти чап вәрәги 3,81. Учот нәшр.
вәрәги 3,0. Сифариш № 724. Тиражы 5000. Гијмәти 16 гәп.

Азәрбајҗан ССР Назирләр Совети Дөвләт Нәшријат, Поли-
графија вә Китаб Тичарәти Ишләри Комитәси

Азәрбајҗан Дөвләт Нәшријаты, Бақы, Һүсү Һачыјев күчәси, № 4.
26 Бақы комиссары адына мәтбәә, Әли Бајрамов күчәси, № 3.